بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله وکفی وسلام علی عباده الذین اصطفی خصوصاً علی سیدنا محمد المجتبی وآله واصحابه المرتضی اما بعد بر سالکان مسلک انصاف پوشیده مباد که درین ایام بحکم قول کل معجب برأیه شخصی از معجبان پنجاب بصحرای دهلی رسیده راهیان جادهٔ قرارت را راه زد با وجودی که خود از علم و عمل تجوید عاری بود خود را اعلم قرای سلف و خلف میدانست و اکثر مردم را از عزم تلفظ اعسر الحروف ضاد باز داشته عوضش بسوی ظای معجمه منحرف ساخت و بوسیلهٔ اشتراک ضاد و ظا در اکثر صفات دعوی تشابه تام میان ضاد و ظا بلند ساخت تا آنکه اکثر مردم نواح دهلی باغوای او از تشابه گذشته بتلفظ عین ظا اختیار کردند و بتلبیس ابلیس نمازهای خود را تباه ساختند تا آنکه خلاصهٔ دودمان نقابت مرزا نذر محمد بیگ صاحب برای تحقیق این مسئله احقر را در موضع لوهاره طلبیدند بحسن اتفاق بموجب مذکور صباح جمعه بوقت تلاوت معینه احقر بفرودگاه سید استفسار آن چند شروع کرد تا آنکه سخن طول کشید و تمام حال منکشف شد که در سخن پروری و خودنمائی بهم شکست انصاف و حق طلبی اصلا ندارد السقط این همه صفت خودنمائی کج فهمی و غلط گوی جانش گرفته و حب ملح و امامت و جاه چشم حق بینش کور ساخته لهذا اهتمام دروغ بندی اشعار خود ساخته و گواه این مقال رساله او هیچ مبین الحق کافیست و هر کسی که دران مجلس حاضر بود چون این رساله او را به بیند از اوصاف او بر و منکشف خواهد شد که چها دروغها نسبته و نیز اهل علم چون عبارات کتب فقه و قرارت منقوله آن رساله مشاهده خواهند فرمود خواهند دانست که چه قدر غلط فهم و تحریر و است حاجت بیان نیست شاید بطور نمونه یک دو عبارت نقل هم کرده شود

چون که آن شخص غول بیابانی راهزن هر خاص و عام است بحکم حدیث شریف اذا تغیلتم الغیلان فادفعوها
بالاذان و در حصن حصین بلفظ اذا تغولت الغیلان نادی بالاذان منقول است پس اذان واجب شد
پس میگوییم الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان لا اله الا الله
اشهد ان محمدا رسول الله اشهد ان محمدا رسول الله حی علی الصلوة
حی علی الصلوة حی علی الفلاح حی علی الفلاح الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله عجب تر آنکه بسبب
اندراس و رفع علم قرارت بعض علمای دهلی هم فریب آن غول خوردند چه اکثر فتواها درین باب که بنظر رسیده اند
ویرانها جواب همه آنها بسر بعض علمای دهلی دیده شد باغوای او چنان فتنند که مجیب و مصدق هر دو نه طلب فن
قرارت فهمیدند و نه معانی عبارات کتب قرارت اندیشیدند رجما بالغیب جواب و تصدیق واقع شد علاوه
بران کسی ضاد را دال مفخمه فهمیده شور و غوغا برپا کرده و کسی ضاد را ظای معجمه اعتقاد کرده باب جنگ
وجدال و طبع آزمائی کشود غرض از مطلب هر دو دور افتادند و ندانستند که باجماع اهل و است که تلفظ الفاظ
قرآن خصوصا تلفظ ضاد بدون اخذ از استاد ماهر به کتب بینی حاصل نمیشود با وجودیکه مجیب خود اقرار دارد که
من از کسی استاد نه آموخته ام باز تلفظ ضاد جدید از طرف خود استخراج کرده تمام سلف و خلف را تغلیط میکند
و از غلط بودن دال مفخمه ظای معجمه چگونه صحیح خواهد شد که فیما بین ایشان تقابل ایجاب و سلب نیست که رفع یکی مستلزم
وجود دیگری شود و عوام که اسم ضاد را بدال میگویند در سمی غلطی نمیشود و کلام ما در غلطی مسمی است مسمی اش که مخرج خود و جمیع صفاتش متمیز از
جمیع حروف ادا باید ساخت که هر سامع ضاد را از حروف دیگر ممتاز بشنود خصوصا از ظا که شرکت در اکثر صفات دارد
خوب ممتاز سازد و همین است معنی عدم تشابه ضاد با ظا کو ضاد و با ظا در اکثر صفات شرکت دارد و نزد تلفظ هر دو لفظ
صوت استعلا و اطباق و رخاوت و غیره یکسان مسموع میشود اما در تمیز یکی از دیگری نقصان نیست و همین است معنی
تشابه فی السمع که در بعض عبارات کتب واقع شده و اگر ضعیف السمع بلکه غافل السمع ضاد را ظا فهمد اعتبار ندارد
مانند آنکه اگر ضعیف البصر اسب را خر بیند چه اعتبار است و آنچه ائمه مثل صاحب التمهید و الرعایة تحقیق صفت
استطالة ضاد و تفشی شین و غیره فرموده اند بسیار دقیق و متین است و از مقوله کیفیت قسمت و نسبت و بیان آن محتمل است
بدون مشافهت استاد و سماع از وی امری دیگر گنجایش ندارد اما بطور اشاره حسب فهم ناقص خود میگوییم که ضاد و زن
صحیح التلفظ و سمع حرف فربه و تنومند مسموع میشوند چنانچه مرد معتدل القامة جسیم و عریض نمی نشود و حروف
قصیره رقیقه مثل مرد خفیف الجسم و قصیر القامة و قصیره مفخمه مثل قصیر القامة و جسیم مسموع میشوند و ارباب صرف
در باب ادغام هم درین امر اشاره کرده اند که حرف عظیم را در حرف صغیر ادغام نمیکنند و تشبیه به قصعه عظیم و صغیر
میدهند پس مراد از استطاله ضاد همین اعتدال قامت و طول و عرض و جسامت معتدل مراد است که در امری

ازین امور از حد اعتدال بیرون نرود و نه آنچه این معجب معنی استطاله فهمیده که بحرف ضاد مقدار چهار پنج الف
توقف میکنند و حرف ضاد را تا دیر در دهن مانند آسیا میگردانند و هیچ مفهوم نمیشود که چه میگوید چون در تحقیق
ضاد تفصیلی در رساله تحفهٔ نذریه رفته است لهذا درینجا گذاشته شد و ران رساله مطالعه کنند و آن حرف مخترعهٔ او
چنانچه ضاد و دال مفخم نیست ظای معجمه هم مفهوم نمیشود از طرف خود حرفی دیگر اختراع کرده آنرا ظا و نام داده
و عبارات اهل اداء در باب تشابه ضاد و ظا سند ساخته مردم را بطرف این حرف مخترعهٔ خود داعی شد چونکه
مردم این حرف مخترعه نتوانستند گفت تا لفظ ظا شروع کرده گمراه شدند و از گمراهی این شخص خبر نداشتند عجب آنکه
محققین در صفت استطاله ضاد و شین را برابر نوشته اند و این معجب هم میداند باز بر شین توقف چهار پنج الف
نمیکند و بر ضاد تا دیر آسیا میگرداند معلوم نیست که درین هر دو حرف چه فرق در استطاله براورده که در ضاد
چنان فساد برپا کرده و آنچه این حقیر معنی استطاله بطور اشاره بیان کرده که آن بمخارجت وتنومندی
و اعتدال قامت در شین و ضاد برابر است چنانچه بر ماهران فن ادا پوشیده نیست که دیگر نفهمد و آنچه
عیوب این حقیر در رسالهٔ خود اشارةً و صراحةً این معجب نوشته من بهزار درجه زیاده ازان بعیوب مبتلا هستم
وَمَا أُبَرِّئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ و غیره مقصود ازین تحریر جواب آن عیب نمایش نفس خود
مقصود نیست بلکه غرض ازین تحریر ایفای وعدهٔ آن تحریر است که فیما بین ... و مولوی سید نذیر حسین صاحب
در محفلی در شهر دهلی واقع شده بود و در ضمن آن تنبیه بر غلطی آن معجب واقع شد که خلق و اتباعش از خود و
دیگران را تباه نسازند و با این همه عیوب نویسی این احقر آن معجب بر صحت تلفظ من حرف ضاد را در رساله
خود چند جا اقرار دارد که جای شکر این دولت گذارم که مدعی خود بر صدق دعوی من شهادت داده
... صحت تلفظ احقر را بر بعض مطالب خود حجت آورده و آنچه در رسالهٔ خود نوشته است که برای مقابلهٔ من
در لاهور آمده بود این همه افترا است چه وقتیکه ایلچیان خلاصهٔ دو دو بار بشرافت نجابت حضور نذر بهمه
صاحب ... من رسیدند عذر کردم که تکرار بیفایده عادت ندارم ایلچیان گفتند که شما از فقط برای ملاقات تحقیق چند مسائل
طلبیده اند ... بعد قبول کرده بدهلی رسیدم و از آنجا المبعث خلاف الصدق میرزا صاحب موصوف الحی
تبرا عبد الرشید ... بهیات در لاهور رسیدم و باز بملاقات و عنایات ایشان محظوظ شده عازم مراجعت شدم
که ناگاه یک روز جمعه بوقت صبح در عین تلاوت بنده آن معجب تنها بدرگاه هم رسیده گفتگو شروع کرد
و طول کشید تا آنکه مردم بسیار جمع شدند و بخواهش آن معجب چند جا که مجمع ضاد و ظا و مجمع عین و ضاد بود
خواندم الحمد لله که جمیع مردم مجلس بگوشهای خود از زبانم ضاد را از ظا متمیز شنیدند و اقرار تمیز فی السمع کردند
مگر آن معجب آنوقت لاجواب خاموش شده بوقت دیگر دعوی کرد که عبد الرحمن هم ظا و مانند من میخواند

این افترا دیگر بر من بسته که من از ظاد و بهزار زبان انکار دارم باز بهمین شناعت مرا متهم ساخت
نعوذ بالله من شرور انفسنا پس گواه افترائی آن عجب صاحبان [illegible] و بصدر و کهم جمیع حضار
مجلس بسبب طول و دیر کشیدن کلام از اطراف و خانه های خود جمع آمده بودند کافی هستند
و صورت واقعه مذکوره هم شاهدست که من قصد گفتگو از و نکرده و نه آمده بودم بلکه او خود بمقتضای عجب خود
بر مکانم آمده در او بحث و آخر شر شده و خائب باز گشتند از ندامت [illegible] که ای [illegible] و آنچه انتها و اظهار
نون عنک بر من بسته پس من یاد ندارم که اظهار کرده باشم چه اعتقاد من درینجا آنست که با مخرج
نون [illegible] کار نیست لیکن شاید بحکم بشریت غلطی شده باشد و زبان بمخرج نون نرسیده باشد پس این مسئله
چون خود اختلافیست قابل مواخذه نیست والله اعلم و عجب آنکه این مدعی مردم را از تقلید ائمه ادا
منع میکند و بسوی تقلید خود میخواند باوجودی که ائمه ادا قرآن را از اساتذه گرفته بودند و سند را
بآنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم رسانیده بودند پس از تقلید همچو اساتذه منع میکند و به تقلید خود که هنوز
قرآن از کسی استاد نخوانده و نشان استاد خود نشنیده هر و اگر [illegible] تنها بخواند پس تقلید همچو شخص
بی استاد که حروف قرآن و قرآن خوانی بمطالعه کتب از خود تراشیده باشد چگونه جایز باشد و حال آنکه
که اساتذه معصوم نبودند پس وقتیکه اساتذه باوجود خلوص ایشان واجب التقلید بمعصوم نشدند
این شخص مقید نفسانیت و متفرد [illegible] و بی استاد و بی بهره مطلق از علم قرات چگونه واجب التقلید
و معصوم شد و چونکه خود از تفسیر کبیر نقل ساز که تمیز ضاد و ظا تکلیف نیست پس [illegible] [illegible]
افتاده اوقات خود و دیگران ضائع ساخت مگر محل جنون گرد شود و عجب آنکه خود را واجب التقلید
داند و سکان حرمین شریفین را بعبارت موهمه تحقیر یاد میکند و چونکه یک تاجر بخاری خبر خواندن
ضاد را ظاد مجمه نقل کرد بخارا را بخارا شریف و تاجر را معتمد ساخت و شرافت حرمین شریفین
زادهما الله شرفا را بر بخارا بست و نیز احتمالست که آن تاجر همین شخص آن عجب بی دانسته باشد یعنی
این تاجر چون در بخارا ضاد را صحیح التلفظ شنید بسبب غلطی سمع خود آن را ظاد فهمیده و هندوستان
رسیده بتسلی عجب نمود که در بخارا هم ظاد میخوانند چنانچه مدعی هم با اشاره بر من افترا بسته که عبدالرحمن
ظاد میخواند پس چنانچه عبدالرحمن ظاد میخواند همچنان اهل بخارا هم ظاد میخوانده باشند پس چون
بر من مشافهة افترا بسته پس افترا بستن بر اهل بخارا که غائب هستند چه بعید است پس اعتماد فریب
عوام هر که صحیح خواند آن را ظا د میگوید تا دیده ای این شخص حرف مخترعه خود را رواج دهد و آنچه از
بعض عبارات کتب نقل ساخته بعد عبارات دیگر مسکن دکه از [illegible] ثابت شد که ضاد شبیه العین

و دیگر اینکه امت موافق من میخوانند با وجودیکه آن عبارات را اصلا با مدعائش مس نیست باز به قول قائل
همین استنباط را تفریع میکنند بموجب قول حُبُّكَ لِلشَّيْءِ يُعْمِي وَيُصِمُّ از هر در و دیوار او را آواز ظا می آید
نَعُوذُ بِاللهِ مِنْ هٰذَا الْإِنْهِمَاكِ و مثلش اینست شعر چه خوش گ [illegible] در زلیخا أَلَا يَا أَيُّهَا
السَّاقِي أَدِرْ كَأْسًا وَنَاوِلْهَا + و همچنین ضمن نقل عبارات کتب آنچه الفاظ مفید مطلب خود و مبیان تصرفات
منقوله از طرف خود [illegible] تا ناظران در غلط افتاده تمام عبارات را عبارات کتب منقوله [illegible]
و بر مطلب من چسپان بسازد آن هم از قبیل تلبیس است چنانچه بر واقف عبارات کتب [illegible] ظاهر است حاجت
تصریح نیست چنانچه آن معجب در ذیل حدیث [illegible] اقرءوا القرآن بلحون العرب [illegible] الخ روایت [illegible]
در شرح منیه نقل کرده [illegible] القراءة افضل القراءة [illegible]
یسمع نفسه فان صحح [illegible] یسمع نفسه لا یکون [illegible] لك قرا [illegible]
والتفضیل و قیل ان [illegible]
بران آورده که خواندا [illegible] اختیار در است [illegible] بباید فهمید که حلیه
تحریف معانی [illegible]
باطلست [illegible] قراءت را در مقابله دعوی باطله [illegible]
باطله خود [illegible] حالانکه این [illegible] دعوی باطل مس نیست [illegible] اقرار
نه بدال [illegible] غرض که اینجا قراءت لغوی شرعی که مدار جواز نماز است [illegible] قراءت
بمعنی دیگر و تفصیلش طول دارد حاصل مطلب عبارت اینست که خواندن قرآن در نماز [illegible]
کسی استعمال زبان و دهان کرده بمخارج حروف رسانید و اصلا صوتی پیدا نشده پس آن قراءت
برای صحت نماز کافی نیست همچنین اگر استعمال زبان چندان کرد که حروف صحیح پیدا شدند و صوتی هم پیدا
اما آن صوت را خود نشنود پس از آن هم نماز جائز نیست و این هم قراءت ماجوزبه الصلوة نیست [illegible]
مطلب را بعبارت فان صحح الحروف من غیر ان یسمع نفسه الخ بیان کرده که این قراءت قرآن نیست
و اگر استعمال زبان کرده بنحوی که بمخارج حروف رسد و صوتی هم پیدا شد و آن صوت را نفس خود بشنود
پس این قراءت البته معتبر است در صلوة سریه گو درین قراءت بلا قصد دیگر کس هم بشنود مضایقه نیست
در صلوة جهریه قصد شنوانیدن دیگران معتبر است فقط پس با وجود چنین روایت فهمی از تقلید سلف قرار
منع کرده بطرف تقلید خود در حرف مخترعه خود میخوانند نَعُوذُ بِاللهِ مِنْ ذٰلِكَ پس از این تقریر حال و اویلا
ساختن آن معجب بر بدقسمتی خود واضح شد که راست میگوید که معجب بدقسمتست که چون خبر ظا دیدار را از

نحو از جهالت و تعصب می خوانند بسبب آنکه بجز و قدرت به قرائت صحیح چون عمداً و قصداً الفاظ قرآن را اغلط
و محرف میخوانند لهذا حکم داده شد که نماز و امامت این متعصب جائز نیست که دیده و دانسته قرآن را اغلاط میخواند
بخلاف شخصی که قصد صحت دارد و بسبب عدم مساعدت زبان غلط ادا شود پس در جواز نمازش فقها را
کلام است و در عدم جواز نماز شخصی که قرآن را عمداً اغلط خواند کسی را کلام نیست فقط والله اعلم بالصواب
تحریر این سطور حسب وعده از مدت مخطوط خاطر بود اما بسبب عدم فرصتی از ورود امور متعلقه انجام نمیشد الحمد لله
که بتاریخ یکم ربیع الاول سنه ۱۲۸۱ هجری یوم سه شنبه در یک مجلس از صبح تا چاشت نوشته شد فقط

سرگذشت این مجلس در قصبه لوهارو
و آنچه درین رساله مرقوم است صحیح است

میرزا انور محمد بیگ ... بیگ
میرزا نیاز محمد

هذه القصة المذكورة
هي التي مضت بين يدي
حرره محمد يوسف

محمد یوسف

روداد مجلس قصبه لوهارو چنانچه
درین رساله مرقوم است پیش
ما این گذشته است الله تعالی
جل شانه گواه است و کفی بالله
شهیداً میرزا عبدالرزاق

میرزا عبدالرزاق بیگ
ولد میرزا انور محمد بیگ

بحث اینحرف در قصبه لوهارو روبروی بنده
بمیان آمده و باتفاق حضار آنچه از زبان مبارک
قاری صاحب راقم رساله هذا بر آمد صحیح بود
و تلفظ مولوی حبیب الله صاحب اتفاق
همه فهم هیچکس نیامد که آیا این چیست
ضاد است یا چیزی دیگر بهرکیف حرف
ضاد نبود راقم اخوند حمزه خان

[illegible]

واقعه مرقومه رساله هذا صحیح است فقط

محمد حسن ۱۲۸۱

سرگذشت هذا که در قصبه لوهارو روبروی بنده
گذشت در رساله هذا حسن عن رقم آمده است

قاری ۱۲۸۱
کبیر الدین

در مطبع نظامی واقع کانپور در شهر
جمادی الآخر سنه ۱۲۸۳ هجری مطبوع گردید

رسالهٔ تحفهٔ نذریه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی عیی الألسنة مدارک الکمل عن وصفه قائلا لا انت کما اثنیت علی نفسک
والصلوة والسلام علی خیر الخلق سیدنا ونبینا احمد المجتبی محمد المصطفی المستغنی عن وصفه
بوصفه تعالی اما بعد بر سالکان مسلک نصفت مخفی مباد که در حدود سنه ثمانین و مائتین بعد الالف من
هجرته علیه السلام در بعض بلاد هند در تلفظ حرف ضاد اختلاف عظیم افتاد اکثر مردم بسبب کم مشقی خود ضاد را اول
مفخم ادا میکردند چنانچه ایمهٔ قرا پیوسته در تصانیف خودها ازین غلطی تحذیر میکرده آمده اند و تحریف و تاکید بر خلاف
استادماهر میکردند و بعض مردم این دیار چون از صحبت استاد ماهر محروم بودند و بسبب کسل خود تلاش استاد ماهر نکردند
و پنداشتند که تلفظ ضاد بمطالعهٔ کتب قرارت میتوان کرد چون ضاد را در اکثر صفات با ظا مشابه یافتند و هم
بعض اهل التصانیف بنظر همین تشابه صفات ضاد را با ظا مشابه نوشته‌اند پس گمان کردند که ضاد را مانند ظا ادا باید کرد
و این قول را چنان شهرت دادند که اکثر عوام ضاد را عین ظا تلفظ کردن اختیار کردند و نامش هم ظا دهند تا آنکه
جواز نماز در ظا حصر کردند و هرکه ضاد را ظا تلفظ نمی کرد نمازش و امامتش را جائز نمی داشتند و بنظر تعصب شان این روایة
فقهیه که از تلفظ ظا بجای ضاد عمدا نماز فاسد میشود کور شد و طعن و تشنیع درین باب بلند شد و اهم تلبیس ابلیس چنین شد
و روز بروز مردم باغوای ایشان گمراه میشدند خوف آن شد که این فتنه اطراف هند را در گیرد و مردم را قاطبة در بادیهٔ
ضلالت اندازد لهذا خلاصهٔ خاندان نجابت و نقابت یمین الریاسة حامی دین محمدی میرزا اندر محمد بیگ که
مدار ریاست و مرکز دائرهٔ امارت امیر ابن الامیر نواب فخر الدوله امین الدین احمد خان بهادر ابن نواب

احمد بخش خان مغفور والی فیروزپور بودند خواستند که این فساد رفع شود و اختلاف از ما بین مسلمانان رفع گردد و کمر همت انجام
این مهم چست بستند و خواستند که مجمع علما و قرای معتبر کرده سخن را بر یک امر معین سازند لهذا احقر العباد عبد الرحمن را
که منزوی زاویه خمول بود بارسال رسل از پانی پت طلبیدند چون بدهلی رسیدم با طلبه و اهل علم دهلی اتفاق
مناظره افتاد همه کس براه انصاف سلوک فرموده اتفاق برین امر کردند که تلفظ لفظ ضاد از مخرج خود که کناره
زبان و طواحن است باید کرد و بجای ضاد دال مفخمه ادا کردن غلط است چنانچه ظای معجمه ادا کردن هم غلط است
و تبدیل اسم ضاد با اسم ظاء هم غلط است که تمام مردم با اسم ظاء گمراه میشوند فقیر گفت که ضاد و ظاء هر چند
در اکثر صفات خود با هم مشترک اند اما بسبب تباین مخرج صوت هر دو از هم ممتاز است که صوت یکی با دیگری
مناسبت ندارد و کسیکه صوت ضاد صحیح التلفظ را صوت ظاء فهم کند این از ضعف سمع اوست که بسبب ثقل
سمع و کثافت سامعه خود یا بسبب عدم اعتیاد بسماعت صوت ضاد صحیحه فرق میان صوت ضاد و ظاء نمی کند
والا فرق میان صوت هر دو فرق آسمان و زمین است اما لطافت سمع و نزاکت سامعه در کار است علمای
دهلی کلام فقیر را قبول فرموده گفتند که ما را در اصل مطلب کلام نمانده خلجان همین قدر باقیست که در بعض کتب
مشابهت صوت ضاد با صوت ظاء واقع است مطلب این عبارات چیست گفتم این امر از دیگر کتب قرات تحقیق
کنید و معانی عبارات را بر مطلب قرای سلف حمل نمائید حضرات دهلی فرمودند ما یان به تحقیق تو قناعت
میکنیم و آنچه تو بعد ازین سفر تحقیق کرده خواهی نوشت ما قبول خواهیم کرد گفتم در تحریرات باز باب رد و کد کشاده
خواهد شد فرمودند ما را از رد و کد غرض نیست آنچه تو از روی تحقیق و انصاف نوشته خواهی فرستاد ما قبول
خواهیم کرد گفتم که این تحقیق فیما بین طلبه و علما ماند و بعوام نرسد که عوام از هیچ گفتگو گمراه میشوند همه قبول
فرمودند پس شکر خدای تعالی بجا آوردم که نزاع لفظی که بود برخاست و صورت اتفاق مسلمانان رو نمود
بعد از آن بمعیت میرزا عبد الرزاق بیگ خلف الصدق میرزا صاحب موصوف الصدر عازم قصبه لوهارو شدم
و بمیرزا صاحب ممدوح که باعث حرکت احقر و طالب اتفاق مسلمانان و خمیر مایه این مجلس بودند ملاقات
کرده محظوظ گشتم مرد خوش نیت و جامع الخیر یافتم که رفع چنین اختلاف عظیم از مسلمانان ثمره حسن نیت
ایشان است لیکن یک غول بیابانی در آنجا خزیده دیدم که مردم را گمراه میسازد اولا تا قیام من آنجا کلمه اتفاق
می سراید و بعد از مراجعت من از آنجا نغمه نفاق او بلند شد و رساله تبیین الحق که در حقیقت تلبیس الحق بود
ترتیب داده خرافات و هزلیات خود را که در تمام عمر تراشیده بود در آن رساله جمع ساخته بمردم نمود و بنزد
احقر هم فرستاد دیدم لائق التفات و جواب نیافتم لیکن چونکه ایفای آن وعده که فیما بین احقر
و مولوی سید نذیر حسین صاحب شده بود واجب بود پس در ضمن ایفای آن وعده بعض مفاسد آن

رسالہ بطور نمونہ بیان شدند تا مردم از آن رسالہ مجتنب باشند گو استیعاب آن و عدہ و توضیح تشابہ ضاد و ظای
موعود دران رسالہ نشدہ بلکہ درین رسالہ نوشتہ شدہ چون کہ باعث آن تحریر مولوی سید نذیر حسین صاحب
بودند لہذا نام آن رسالہ تحفۂ نذیریہ نہادہ مقدمۂ رسالہ تحفۂ نذیریہ کردہ شد اللہ تعالی قبول فرماید
آمین پس حالا بفضلہ تعالی اختلاف درمیان ضاد و ظا نماندہ و اتفاق بر ضاد شد و غلطی آنی تلفظی معتبر
نیست و در تلفظ سمی اختلاف نماندہ پس باوجود چنین اتفاق و اجماع باز کسی را اگر بر ظا و اصرار باشد بہتر
نیست کہ اخوان الشیاطین گاہی از شیطنت باز نیایند مگر وقتیکہ ندامت مفید نباشد پس غرض از تحریر
این قصہ آنکہ مردم انصاف پسند شکر حصول اتفاق و رفع اختلاف بجا آرند و مقلد ورخود در ادای ضاد
قصد مخرج ضاد کنند و تحمل مشقت مشق و خدمت استاد ماہر از مخرج ضاد ادا کردہ نماز خود را کامل سازند و محفوظ
عدم خروج از مخرج ضاد نماز اختلافی خواہد ماند چون اصل عبادت اختلافی ماند دیگر عبادات اچہ گمان
باید کرد و لہذا این حقیر خواست کہ در ضمیمۂ این تحریر چند مسائل دیگر از فن تجوید از تعوذ و بسملہ و مخارج و صفات
و رعایت حروف و ادغام و اظہار و صلہ ہای کنایہ و مد و قصر و اخفا و قلب کہ اتفاقی باشند یا آنچہ
متعلق بروایت حفص باشند ذکر کنم چہ درین دیار روایت حفص از عاصم مشہور ست چونکہ باعث این تحریر نیز
رئیس مذکور بود لہذا نامش تحفۂ نذیریہ فی قواعد التجوید نہادہ شد از جناب رب العزت امید قبول
و خلوص دارم و از ماہران فن امید اصلاح غلط و قبول صحیح یا سکوت دارم مرتب شد این رسالہ بر دو باب و یک خاتمہ

باب اول در بیان استعاذہ و بسملہ

بدانکہ در استعاذہ کلام ست بچند وجوہ اول آنکہ استعاذہ بکدام لفظ باید کرد پس مختار جمیع قراء و معمول
اکثر فقہا مثل ابی حنیفہ و شافعی و احمد لفظ أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ست بحسب روایت از آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم ہم ہمین لفظ مختار و راجح ست تا آنکہ اگر کسی لفظ دیگر در تعوذ گفتہ آنحضرت علیہ السلام از آن لفظ
منع فرمودہ لفظ أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ تعلیم فرمودند لیکن باوجود این منع و تعلیم الفاظ
دیگر ہم مروی شدہ اند پس تلفظ تعوذ بآن الفاظ منقولہ ہم جائز ست اگرچہ مختار نیست پس تبدیل
لفظ اعوذ باستعیذ و نستعیذ و استعذت اگرچہ از امام حمزہ نقل کردہ اند اما ثابت نیست و تبدیل لفظ
باللہ بالسمیع العلیم اگرچہ از ابن سیرین منقول شدہ اما صحیح نشدہ و تبدیل لفظ رجیم بلفظ غادر و غوی
چنانچہ ہذلی از بعض مشائخ لفظ أَعُوذُ بِاللّٰهِ الْقَادِرِ مِنَ الشَّيْطَانِ الْغَادِرِ یا أَعُوذُ بِالْقَوِيِّ مِنَ
الشَّيْطَانِ الْغَوِيِّ نقل کردہ این ہم ثابت نشدہ اما زیادتی الفاظ تنزیہ و تعالی در تعوذ پس
آن جائز ست و آن چند الفاظ منقول شدہ یکی أَعُوذُ بِاللّٰهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

ست که قرای حرمین وعراقین وشام بآن خوانده اند وازورش وهم ببعض طرق بروایت حفص هم
منقول شده ودراحادیث هم ثابت شده دوم لفظ أَعُوذُ بِاللهِ الْعَظِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
واین منقول ست ببعض طرق از ورش وقنبل وابن کثیر سوم أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
إِنَّ اللهَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ واین منقولست ازابی جعفر وورش وابن عامر وحمزه وکسائی چهارم
أَعُوذُ بِاللهِ الْعَظِيمِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ واین منقولست ببعض طرق از حفص وقنبل
وورش پنجم أَعُوذُ بِاللهِ الْعَظِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ إِنَّ اللهَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ واین منقولست از
ابن کثیر ششم أَعُوذُ بِاللهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ إِنَّ اللهَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ
واین منسوبست بقرارت حسن بصری رحمه الله هفتم أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ وَأَسْتَفْتِحُ
اللهَ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ واین منسوبست بحمزه بروایت خلف هشتم أَعُوذُ بِاللهِ الْعَظِيمِ
وَبِوَجْهِهِ الْكَرِيمِ وَسُلْطَانِهِ الْقَدِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ رواه ابوداود وزیادتی الفاظ
دشنام شیطان هم در بعض روایات مروی شده اند اما نقصان کردن لفظ تعوذ آن هم جائزست
بشرط صحت روایت ازان حضرت صلی الله علیه وسلم وصحت اخذ سلف کرام بآن چنانچه در ابوداود
درحدیث جبیر بن مطعم لفظ اعوذ بالله من الشیطان بدون لفظ رجیم وارد شده کلام دیگر در تعوذ
درجهر واخفای تعوذ ست بوقت قرارت بدانکه مختار تمام قرا درتعوذ جهر تعوذ ست بوقت شروع قرارت
اگر قرارت بلند باشد وپست خواند اگر قرارت پست باشد مگر ازنافع وحمزه اخفا هم در قرارت جهر منقول
شده تا فرق باشد میان قرآن وغیر قرآن چراکه تعوذ از قرآن نیست وتعوذ نزد ختم قرارت ثابت نشده
بلکه محل آن قبل از شروع قراتست اجماعا وبر تعوذ وقف ووصل تعوذ بالبسمله هردو جائزست وبر بسمله
هم وقف ووصلش باول سوره هردو جائزست لیکن وصل بسمله با فاتحه وانعام وکهف وانبیا وسبا
وفاطر ومحمد وقمر ورحمن وحاقه وقارعه بهترست اگرچه وقف هم بلا خدشه جائزست وتعوذ قبل از قرارت
مستحبست وبعضی بطرف وجوب رفته اند واگر قاری قرارت را قطع ساخت پس اگر دران قطعه کلام متعلق
قرآن مانند پرسیدن مسئله قرآن یا تعلیم لفظ قرآن وغیره پس اعاده تعوذ ضرور نیست واگر بکلام اجنبیه
مشغول شد اعاده تعوذ کند وبسم الله خواندن دراول فاتحه باتفاق قرا ضروریست خواه ابتدا
بفاتحه کند یا بعد ختم قرآن بآخر ناس وصل فاتحه کند بهرحال تسمیه باید گفت وهمچنین درمیان هر دو سوره
تسمیه گوید سوای سوره برات که درابتدای آن تسمیه نگوید چراکه تسمیه برای امان ست ودر برات آیت
سیف فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً وغیرهما که دلالت

بر عدم امان کفار می کند نازل شده پس آیت امان بر سر این سوره مناسب نیست و اگر شروع قرارت از کسی
سوره کند بسمله باید گفت سوای سر برائت که بر آن بسمله نگوید و اگر شروع قرارت از اجزا و احزاب و اعشار کند
در سوره برائت باشد یا غیر آن پس قاری در تسمیه گفتن و نگفتن اختیار دارد و اما تعوذ ترک نباید کرد و وجه گفتن
تسمیه آنکه تسمیه برای ابتدا است و اینجا ابتدا یافته شد و وجه ترک تسمیه آنکه موضع تسمیه اوائل سورت
نه و بمیان سور و تسمیه بین السورتین مذهب امام عاصم و ابن کثیر و کسائی و قالون ست و دیگر قرا میان
دو سوره تسمیه نگویند منجمله تارکین امام حمزه هر دو سوره را وصل بلا وقف بر آخر سوره ماضیه میکند و از ابن عامر
و ابو عمرو و ورش وصل هم منقولست و سکته هم منقولست لیکن بر سر سوره قیمه و مطففین و بلد و همزه بالاتفاق
تسمیه باید گفت و برای امام حمزه بر این سور را بعد سکته باید کرد بدانکه اگر بدون وقف بر آخر سوره گذشته بسمله را
وصل سازد پس بر بسمله وقف کردن جائز نیست و الا وقف بر آخر سوره ماضیه و بر بسمله هر دو جائز ست چنانچه
وصل هر دو جائز ست و وقف بر آخر سوره و وصل بسمله با اول سوره آتیه هم جائز ست غرض که یک صورت
ممنوع ست و سه صورت جائز ست باید دانست که بسمله نزد امام مالک و بعض اصحاب ابی حنیفه از قرآن نیست
و نزد جمهور علما از قرآنست لیکن نه جزو فاتحه است نه جزو کسی سوره دیگر اما آیت مستقل از قرآنست که برای
تبرک نازل شده و همین ست مذهب جمهور اصحاب امام ابی حنیفه کوفی لهذا در نماز بسیت نخوانند و قول اصح
و معمول شافعی آنست که هم آیتیست از فاتحه و هم آیتیست از هر سوره لهذا در نماز جهر تسمیه میکنند اما قرای کوفه
بسمله را جزو هر سوره قرار داده اند عجب لطیفه است که قرای کوفه بسمله را جزو هر سوره گویند و فقهای کوفه
نه جزو فاتحه گویند نه جزو هر سوره و همه اقوال حق اند از قبیل خلاف قرارت هستند اما بسمله
که در بنیق سوره نمل واقعست بالاتفاق جزو آیتست وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِالصَّوَابِ

باب دوم در مخارج و صفات حروف و مشتملست بر دو فصل

فصل اول در مخارج حروف بدانکه حروف تهجی بست و نه هستند و لا خارج ست که مرکبست از لام و الف اما همزه
و الف داخل شمار هستند اگرچه عوام همزه را الف میگویند لیکن الف از همزه جداست که الف همیشه ساکن
باشد بی ضغطه زبان مانند ما و لا و همزه گاهی ساکن باشد بضغطه زبان مانند یأمرون و گاهی متحرک
باشد مانند اَللّٰهُ و اِلٰهٌ و اُولُوا الْعِلْمِ و در تعداد مخارج اینها علمای قرارت عربیه را اختلافست و تفصیلش
در کتب است و بهر حروف مخارج جمع مخرج ست و مخرج اسم ظرفست مراد از آن جای خروج و پیدایش حرفست ماده
و اصل حرف صوت میباشد و صوت هوای متموج را گویند که بتصادم و بتنفس تکیف و تتموج شده باشد
و حرف صوتی باشد که معتمد باشد به مخرج محقق یا مقدر از دهن انسان و حرکت حرف عرضست که در حرف

حلول میکنند و حرف محل اوست و مخارج جزئی حروف نزد محققین موافق عدد حروف است و نه هستند اما
مشهور و مختار متاخرین شانزده مخرج هستند و بعضی مخرج مده را شمرده هفده گفته اند و اصول
این مخارج سه هستند حلق و دهن و لب و غنه خارج است که از صفاتست گو بعض علما مجازاً آنرا در حروف
شمرده اند و امتحان حرف که از مخرج خود برآمده است یا نه اینست که آن حرف مقصود الامتحان را ساکن کرده
در اولش همزهٔ مفتوحه متصل سازند پس هر جا که صوتش منقطع شود همان مخرج اوست باز نیک بنگرند که از مخرج
معین خود برآمده یا نه پس همین طور مخرجش را محقق و معین سازند و هم امتحان کنند پس اگر امتحان حرف متحرک از کسی کلمه
مقصود باشد پس آن حرف متحرک بهر حرکت که باشد کرده در آخرش تای سکته افزایند و تلفظ کنند پس اگر
پرسند که جیم جعفر را تلفظ بکن پس بگو جه و صاد صراط را صه تلفظ کنند و هکذا اما حلق پس اسم مخرج است اقصی
و اوسط و ادنی و شش حرف از آن می برایند پس همزه و ها از اقصی حلق که بجانب سینه پیوسته است برایند
و بعضی الف را هم از اقصی حلق گفته اند و بعضی الف را هاوی گفته و پیداست که الف از هوای تجاویف ثلثه
می برآید لیکن وقت تلفظ الف چون هوای حلق را زیاده دخل است لهذا بعضی آنرا حلقی و بعضی هوائی گفته اند
و هر دو قول وجهی دارند و از وسط حلق دو حرف بیرون می آیند ع و ح مهملتین و از اول حلق که بجانب دهنست
دو حرف بیرون می آیند غ و خ معجمتین و دهن را ده مخرج و هیژده حرفست اول از اقصی زبان که بحلق پیوسته است
و اقصی کام که متصل است بلهات قاف می برآید بعضی او را از جانب داخل لهات که بطرف حلقست گفته اند
و بعضی از جانب خارج لهات که بطرف دهنست میگویند و مخرج دوم کافست از اقصی زبان مانند قاف
و کام بالا که قلیل از مخرج قاف بیرونست سوم مخرج جیم و شین و یا از میان زبان و کام بالاست چهارم
ضاد از اول کنارهٔ زبان و گوشهٔ دهان یمین یا یسار و اضراس که قریب کنارهٔ زبان واقع اند بیرون میشود
و از هر دو جانب هم آن واحد میتوان گفت و از یک جانب هم جائز است و از یمین دشوار و یسار آسانست
و از جانبین بسیار دشوار است پنجم مخرج لام است از آخر کنارهٔ زبان و کام بالاست که قریب محاذی
رباعیه و انیاب و ثنایاست ششم نون از سر زبان و زیر دندانهای بالاست نزدیک کام و از دماغ
می برآید هفتم را از سر زبان و لثه های ثنایای بالاست لیکن پشت زبان هم دخل دارد هشتم طا و دال
و تا از سر زبان و بیخ دندانهای بالاست نهم ظا و ذال و ثا از تیزی سر زبان و تیزی و کنارهٔ ثنایای
بالاست دهم صاد و سین و زا از تیزی سر زبان و کنارهٔ ثنایای سفلی بمشارکت ثنایای علیا و لب
را دو مخرجست اول مخرج فا از اندرون لب پایین و از کنارهٔ دندانهای بالاست مخرج دوم واو و با
و میمست از میان هر دو لب لیکن با از پیوستگی تری هر دو لب و میم از پیوستگی خشکی هر دو لب و واو از اجتماع

له یعنی حروف حلق و حروف دهن و حروف لب ۱۲

له و بعضی حروف فم گفته اند ۱۲ منه

فیض: بدانکه دندانهای دهن اکثر مردم سی و دو میباشند قسم اول چهار دندان ثنایا علیا و سفلی نام دارند که دو دو دندان پیش رو در میان دهن محاذی یکی دیگر باشند دو بالا و دو پایین قسم دوم چهار دندان چهار جانب ثنایا یک یک یمین و یسار دو بالا و دو پایین رباعیات نام دارند قسم سوم چهار دندان پیشتر یمین و یسار رباعیات دو بالا و دو پایین انیاب نام دارند قسم چهارم [illegible] دوازده دندان [illegible] ضواحک [illegible] مردم را چهار دندان یمین و یسار [illegible] دو بالا و دو پایین [illegible] این قسم [illegible] دو در وسط جوانی می برآیند ۱۲ منه

فیض [illegible]

وغنگی هر دو لب می براید و دماغ از یک مخرج است که از نون و میم ساکنین مخفیین برایند عنک و اعلم بالشاکرین مخفیین بروایت سوسی چرا که مخرج نون و میم ساکنین مخفیین منتقل میشود از مخرج اصلی خود بسوی دماغ بقول صحیح که در حالت خفا درین حروف زبان را دخل نیست و در قول زبان را در حالت اخفا هم دخل هست و اگر میم و نون مظهر و متحرک باشند پس از مخرج سابق می برایند والله اعلم بالصواب

فصل دوم در صفات حروف بدانکه هر صفتی را از صفات حروف ضدی هم هست پس چون صفتی بیان کرده شود ضد آن هم معلوم شود و از مقابله با بیان تبیین بدانکه بعضی از صفات حروف صفات ضعف هستند مثل همس و رخاوت و بعض آن صفات قوت هستند مثل جهر و شدت پس مهموسه ده حرف فحثه شخص سکت هستند و مهموسه برای آن میگویند که همس آواز خفی و ضعیف را گویند چون درین حروف بسبب ضعف اعتماد بر مخارج اینها وقت تلفظ اینها نفس جاری ماند و بند نشود و پس ضعف و خفا در آواز اینها پیدا شود و لهذا مهموسه نام کرده شدند لیکن جریان نفس در کاف و تا خوب معلوم نمی شود گو ضعف صوت هست لهذا بعض علما در مهموسه بودن اینها خلاف کرده اند و نوزده حروف باقی مجهوره نام دارند که بسبب قوت اعتماد بر مخارج اینها در تلفظ اینها آواز بلند باشد و حروف شدیده هشت حروف اجد قط بکت هستند و شدیده برای آن گویند که بسبب شدت و قوتی که دارند صوت در تلفظ اینها جاری نباشد و ضد اینها حروف رخوت هستند که در اینها صوت جاری ماند و پنج حروف لن عمر مابین شدیده و رخوه هستند و بعضی واو و یا را هم در بین بین شمرده اند که اینها نه مانند شدیده شدت دارند و نه مانند رخوه نرمی دارند بلکه بین بین هستند و حروف مده الف و واو و یا ست جهت آن حروف مده میگویند که مد درینها میشود و در غیر اینها نمی شود و ضد این قصیره هستند و حروف مستعلیه هفت ست خ ص ض ط ظ غ ق و استعلا بمعنی طلب بلندیست چون که در تلفظ اینها زبان بسوی کام بالا مرتفع میشود و لهذا اینها را مستعلیه میگویند و اعلای ایشان در استعلا طا ست و ضد ایشان مستفله است و آنها حروف باقیه هستند و طا و ظا و صاد و ضاد حروف مطبقه هستند با حروف منفتحه مانند و مطبقه جهت آن میگویند که بوقت تلفظ اینها زبان بکام محاذی خود منطبق می شود و درین حروف صفت استعلا کامل ست و استعلا و اطباق هم از صفات حروف قویه است و اعلای ایشان طا ست و حروف صفیریه است ز س ص و صفیر بلغت آوازی را گویند که جانوران تیهام را بان آواز دهند چون در تلفظ اینها آوازی باشد آن آواز شنیده شود و لهذا بان صفت معلوم شدند و حرف تفشی یکیست و آن شین ست چونکه تفشی بمعنی انتشار و توسع است و این حرف هم بوقت تلفظ خود در تمام

دهن منتشر شده می برآید لهذا باین صفت موصوف شد و بعضی ثا و ضاد و را و بعضی را و صاد و کاف
و یا و ثا و میم را هم تفشی گفته اند و منحرفه دو حرف هستند لام و را و منحرفه برای این میگویند که بوقت تلفظ
اینها زبان از مخرج اینها منحرف میشود و بسوی مخرج غیر اینها میرسد و حروف غنه دو هستند نون و میم
چونکه در تلفظ اینها غنه را که آواز در خیشوم است دخل است لهذا باین صفت موصوف شدند باقی حال غنه
ان شاء الله تعالی در تجوید گفته شود و حرف تکرار را است فقط چونکه در تلفظ آن شبه تکرار و تشدید می شود
لهذا باین صفت موصوف شد و تکرار صفت ذاتی اوست و تکرار آن کمال تلفظ اوست نه آنکه دوباره گفتن
را هست بعد تلفظ آن لهذا در تلفظ آن از اظهار تکرار احتراز واجبست و اظهار تکرار درین حرف در قرائت [illegible]
معیوبست خصوصاً بوقت تشدید بسیار احتیاط کنند که تکرار ظاهر نشود و حرف مستطیل یکیست و آن ضاد
معجمه است و مستطیل برای آن میگویند که بوقت تلفظ آن زبان راست دراز کشیده شده از اول حافه
که محاذی بیخ ضراس است بطرف حلق تا آخر حافه که مخرج لام است تمام حافه با اضراسهای بالا خود و از
نواجد و طواحن و ضواحک متصل میشود و چونکه مخرجش چنان مستطیل شد لهذا باین صفت موصوف شد
و همین جهت استطاله مخرج بعضی علما شین را هم مستطیل گفته اند و همین استطاله مخرج موجب ضخامت
و ثقل صوت ضاد و شین میشود و این ضخامت و ثقل از قبیل کیفیت که از سماع تعلق دارد نه از مقوله کم
نیست تا ضاد و شین در مقدار و کمیت خود در زمانه طویل از دیگر حروف می برآید چنانچه جهال زمانه
فهمیده اند و ضاد و شین اگرچه زمانی هستند لیکن لازمست که تلفظ اینها کم از مقدار الف باشد و الف
را مقدار آنست که فتحه که بسیار بسیار مختصر است در تلفظ چون آن را دوچند سازند یعنی در هر حصه که فتحه
دران گفته شد آنرا دوچند سازند و بسیار بسیار احتیاط کنند تا زیاده از فتحه اضافه نشود و پس این مقدار
الف شد و لابد ضاد و شین از الف مختصر خواهند بود نه آنکه صفت استطالة مخرج در کتب دیده و از
مردم شنیده در تلفظ این حروف بدعت نو احداث کنند و بقدر چهار پنج الف برین حروف توقف سازند
و این ادای صفت استطاله نام نهند و باسم بهانه اکمال و تحقیق زیاده برای حرف ضاد در تجوید
می آید ان شاء الله تعالی و حرف هوائی یکیست و آن الف است چراکه از هوای حلق پیدا میشود و بعضی علما
الف و واو ساکن ما قبلش مضموم و یا ساکن ما قبلش مکسور هر سه را هوائی گویند که الف از هوای
حلق و واو از هوای لب [illegible] و همین هر سه را حروف مد هم میگویند چراکه
مد درینها پیدا میشود و حروف خفیه چهار هستند الف ها و حروف مد چراکه چون آخر حروف و آخر کلمه
مخفی باشند خوب ظاهر نمی شوند لهذا برای اظهار ایشان در حروف مد کشش می دهند و در های کنایه وصله

معمول شد و حروف لین دو هستند واو و یای ساکن ما قبل ایشان مفتوح و حروف علت چهار هستند حروف مد
و همزه چونکه اکثر تعلیل و تغیر درینها واقع میشود و لهذا اینها را حروف علت گویند و علمای صرف همزه را حرف
علت نگویند و حروف قلقله پنج است ق ط ب ج د و متفق علیه جمیع قراء و مشهورترین اینها قاف است و در باقی
حروف اختلاف است و قلقله در لغت حرکت دادن چیزی را گویند چونکه بوقت تلفظ اینها توهم و شبهه
جنبش اینها پیدا باشد لهذا باین صفت موصوف شدند خاصة در حالت وقف برین حروف که زیاده شبهه
جنبش اینها رود و غرض که بسبب قوتی که این حروف دارند در تلفظ سکون ایشان سامع را توهم و شبهه
جنبش ایشان رود و نه آنکه در حقیقت جنبش دارند چرا که جنبش حرف ساکن در جمیع حروف در فن قراءت
بسیار معیوب است قلقله باشد یا غیر آن پس آنچه عوام این زمانه در وقف حروف قلقله چنان سخت تلفظ کنند
که صاف جنبش بلکه حرکت و تشدید حرف موقوف علیه مسموع شود این محض غلط است اجتناب ازین فعل
واجب است بدانکه بعض از صفات مذکوره قوی هستند مانند جهر و شدت و اطباق و استعلا و استطالت و قلقله
و صفیر و تفشی و انحراف و تکریر که اینها صفات قوت هستند و همس و رخاوت و استفال و انفتاح صفات
ضعف هستند پس هر حرفیکه دران سه صفت قوت باشند آن قوی تر خواهد بود و ازان حرف که دران
دو صفت قوت باشند و هر حرفیکه دران چهار صفت قوت باشد آن حرف از صاحب دو صفت قوت بسیار قوی خواهد بود
و همچنین صفات ضعف را قیاس باید کرد پس هر حرفی که دو صفت ضعف دارد از صاحب یک صفت ضعیف
زیاده ضعیف خواهد بود و همچنین قیاس در تمام حروف باید کرد و حروف مذلقه شش حروف اند ف ر م
ن ل ب مذلقه برای آن میگویند که از کنارهٔ زبان و لب و کام پیدا میشوند و ذلق کناره و جانب شی را
گویند و باقی حروف را مصمته میگویند برای آنکه صمت بمعنی منع است چونکه این حروف هر کلمهٔ رباعی و خماسی
را ازانکه از حروف مصمته محضه مرکب شود منع میکنند لهذا مصمته میگویند یعنی هر کلمهٔ رباعی و خماسی که از
حروف مصمته مرکب باشد ضرورست که دران حرفی از حروف مذلقه باشد و اگر کسی کلمه محض از حروف مصمته
ترکیب یافته آن کلمه بر زبان عرب ثقیل می باشد لهذا آن را نسبت بعجم کرده میدهند و سوای این صفات
دیگر صفات حروف هم هستند مهموسه و مشوبه و ذولقیه و شجریه و اسلیه و منوره و غیره که تفصیل اینها را
گذاشتم برای آنکه اینها مشهور و چندان معتبر نیستند و در مقصد تجوید ادا هم دخل کم میداشتند فقط

باب سوم دربیان تجوید حروف

بدانکه مقصد اصلی ازین فن همین باب است و باقی دیگر ابواب و مسائل خادم و تابع این باب است لیکن الحال
واجبست که درین باب بسیار تامل کنند و فکر صائب صرف سازد و از استاد حاذق موافق این باب اخذ

کند والا در خواندن قرآن غلطی خواهد شد واجتناب از غلطی و تجوید و ترتیل قرآن واجبست و هر که تجوید قرآن
نکند گنهگار است چراکه کلام الله بتجوید و ترتیل از نزد خدای تعالی نازل شده و بهمان تجوید بذریعه
اساتذهٔ ثقات بما رسیده پس تجوید واجب شد و ترک تجوید حرام شد پس باید که قرآن را حرف حرف جدا
و پیوسته را پیوسته و مظهر را مظهر و مخفی را مخفی و مدغم را مدغم و مقصور را مقصور و ممدود را ممدود و ادا سازد و
بجائی که وقف منقولست وقف کند و بی محل وقف نکند که کلام از انتظام و بلاغت افتاده ممنوع شود
و در تفسیر ترتیل الفاظ مختلف در حدیث وارد شده که حاصل همه تجوید قرآن و حفظ وقوفست و آن
بتجوید خواندن قرآن است بقواعد و الحان عرب نه الحان اهل عشق و فسق که آن ممنوع است برای حفظ تجوید سلف
قواعد تجوید را ضبط کرده اند و باب رعایت حروف منعقد ساخته تا قاری از استاد ثقه موافق آن قواعد اخذ
کرده و مشق را بران قواعد چسپان ساخته از الحان ممنوع محفوظ ماند و الحان ممنوع دو قسم است جلی و خفی
لحن جلی خطای اعراب یا کلمه است یا کم کردن از اصل کلمه یا زیاده کردن بر اصل کلمه که از ان خلل در معنی
آید و لحن خفی خطا در مخرج حروف و صفات آن باشد و خفی را بجز قاری ماهر دیگری معلوم نکند بخلاف جلی
که آن را هر کس دریافت کند پس لحن خفی مانند از هم جدا ساختن حروف قریب المخرج را و متحد المخرج را
و ما بین اینها تمیز نکردن و باریک را پر خواندن و را را مکرر کردن و لامات را پر و نونات را تلفین ساختن
و هکذا و درین لحن خفی اگرچه اختلال معنی نشود اما قرات قرآن بی حسن شود پس قرآن برعایت این همه
امور از خدای تعالی بوسیلهٔ جناب حضرت رسالت مآب علیه السلام و صحابهٔ کرام و اساتذه علیهم الرضوان
بما رسیده چنانچه علامه جزری در نشر نوشته ولا شك ان الامة كما هم متعبدون بفهم معانی
القران واقامة حدوده هم متعبدون بتصحيح الفاظه واقامة حروفه على الصفة المتلقاة من
ائمة القراءة المتصلة بالحضرة النبوية الافصحية العربية التي لا تجوز مخالفتها ولا العدول
عنها الى غيرها والناس في ذلك بين محسن مأجور ومسيء آثم او معذور فمن قدر على تصحيح
كلام الله تعالى باللفظ الصحيح العربي الفصيح وعدل الى اللفظ الفاسد العجمي او النبطي القبيح استغناء
بنفسه واستبدادا برأيه وحدسه واتكالا على ما الف من حفظه واستكبارا عن الرجوع
الى عالم يوقفه على صحيح لفظه فانه مقصر بلا شك وآثم بلا ريب وغاش بلا مرية فقد قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم الدين النصيحة لله ولكتابه ولرسوله ولائمة المسلمين
وعامتهم اما من كان لا يطاوعه لسانه او لا يجد من يهديه الى الصواب بيانه فان الله
لا يكلف نفسا الا وسعها ولهذا اجمع من نعلمه من العلماء على انه لا تصح صلوة قارئ

خلف امي وهو من لا يحسن القراءة واختلفوا في صلوة من يبدل حرفا بغيره سواء تجانسا او تقاربا
واصح القولين عدم الصحة كمن قرأ الحمد بالعين والدين بالتاء والمغضوب بالخاء او الظاء لان
عد العلماء القراءة بغير تجويد لحنا وعد القاري بها لحانا اه نشر ترجمہ شک نیست درین که
بتحقیق چنانکه امت محمدیه متعبد و مامور اند بفهم معانی قرآن و تعمیل باوامر قرآن همچنان متعبد و مامور اند
بتصحیح الفاظ قرآن و درستی حروف آن برآن صفت که گرفته و آموخته شده از ائمه قرارت بسند
متصل با آنحضرت نبوی عربی که افصح العرب بودند علیه الصلوة والسلام آن صفت و طریقه که مخالفت
آن جائز نیست و نه تجاوز از آن طریقه و صفت نبوی بدیگر طرق و مردم در ادای این صفت
و طریقه قرارت دائر اند درمیان خوش خوان و نیکوخوان و ثواب یابنده و بدخوان گنهگار یا معذور
پس هر که قادر باشد بر تصحیح خواندن قرآن بالفاظ صحیح عربی فصیح باز عدول و تجاوز کند بسوی لفظ فاسد
عجمی یا نبطی زبون خود را غنی و انداز تعلم تجوید واگذارد و برفهم و استنباط خود و اعتماد کند بر آنچه
بر حفظ و خواندن آن خوگر شده و از راه تکبر رجوع بسوی عالم قرارت نکند و از و نیاموزد تا او را
متکیر الفاظ صحیح قرآن بیاموزد پس آن شخص قصور وار است بلا شک گنهگار است بلا ریب و دغا باز است
بلا شبهه پس بیشک فرموده رسول الله صلی الله علیه وسلم که دین همین خیر خواهی ست برای خدا و کتاب
او و رسول او و برای ائمه مسلمین و عوام مومنان را لیکن کسیکه زبان او در قابو نباشد و هم استاد یا او
میسر نباشد پس بیشک خدا تکلیف نمیدهد کسی نفس را مگر بقدر طاقت او و همین سبب اجماع کرده اند آن علمای
که معلوم ما هستند برینکه جائز نیست نماز قاری خلف امی و امی آن باشد که قرارت قرآن را
بتجوید نداند و اختلاف است درمیان علما در نماز کسیکه بدل سازد حرف را بغیر آن حرف که متجانس
یا قریب المخرج باشد و صحیح ترین قولین عدم جواز است مانند کسیکه بخواند الحمد بعین بجای حا
والدین بتا و مغضوب را بخا بجای غین و بظا بجای ضاد و همین سبب شمرده اند علمای قرارت بلا تجوید
را لحن و قاری بلا تجوید را لحان فقط پس از تصریح ابن جزری تمام شبهات اهل زمانه در تجوید حرف ضاد
صاف شدند و هم معلوم شد که سند قرآن و علم قرآن هم رکن این علم شد لهذا مناسب شد که
این فقیر هم یک سند از سندهای مسلسلات خود درج این رساله سازد پس میگویم که خواندم قرآن
مجید و فرقان حمید از اول تا آخر بروایت حفص بر والد ماجد خود مولوی محمد غفور مرحوم و هم از
ایشان قرارت سبعه مکرره متواتره جسته جسته شنیدم و والد من خواند بر قاری مصلح الدین پانی پتی
و ایشان بر قاری عبید الله مرحوم و سند ایشان مشهور است و هم خواندم و شنیدم قرآن بر استاد

و مرشدی حضرت مولانا محمد اسحاق قدس سره و سند ایشان هم مشهور است اختصاراً ترک شد و نیز شنودم
و خواندم قرآن بقرارت سبعه مکرره متواتره بقاعده جمع الجمع مع کتب قرارت بر استادی مولوی
امام الدین امروهوی قدس سره و ایشان بر مولوی محمد کرم الله و ایشان بر حاجی عبد المجید صوبه هند
و نیز خواندند و شنودند والد من مولوی محمد پانی پتی بقرارت سبعه مکرره متواتره بقاعده جمع الجمع
بر حاجی عبد المجید مذکور و ایشان بر حافظ غلام مصطفی و ایشان بر محمد گجراتی و او بر حافظ عبد الغفور
دهلوی و او بر شیخ عبد الخالق منوفی و او بر شیخ بقری و او بر شیخ عبد الرحمن یمنی و او بر والد خود
شیخ سجاده یمنی و او بر شیخ ابی نصر طبلاوی و او بر شیخ الاسلام زکریا و او بر برهان قلقیلی و او بر محمد
بن جزری صاحب نشر و او بر ابو العباس احمد و او بر والد خود شیخ ابی عبد الله الحسین و او بر امام ابی محمد القاسم
و او بر ابی العباس احمد و او بر امام ابی الحسن علی و او بر ابی داود سلیمان و او بامام ابی عمرو دانی رحمه الله
و گفت دانی که خواندم قرآن بروایت حفص بر ابی الحسن و او بر علی هاشمی و او بر اشنانی و او بر عبید
و او بر حفص و او بر عاصم و او بر ابو عبد الرحمن و زر ابن حبیش خواند و ابو عبد الرحمن از عثمان و علی
و ابی بن کعب و زید بن ثابت و ابن مسعود اخذ کرده و زر از عبد الله بن مسعود و عثمان رض اخذ کرده
و این همه صحابه از رسول خدا صلی الله علیه وسلم اخذ کردند و سوای این سند دیگر سندها هم بودند
اختصاراً حذف شدند پس حسب سند و کتب آنچه رعایت حروف باین حقیر رسیده نوشته میشود پس قاری
را میباید که میان ث و س و ص و میان ذ و ز و ض و ظ و میان ت و د و ط و میان ح و ه
و میان ق و غ فرق کند تا در مخارج اینها خلط نشود و هر یک ممتاز از دیگر مسموع شود و هر جا
که مثلین جمع شوند خواه در یک کلمه خواه در دو کلمه مانند وجهه و طبع علی باید که چنان تلفظ کند که ادغام
نشود و یکی از مثلین ساقط هم نشود و هر جا که میان دو حرف قرب مخرج باشد مثل اعهد و نطوع خیرا
جدا جدا تلفظ کند که ذات و صفت کسی از هر دو زائل نشود و همزه را باید که نیک ادا کند تا به تحقیق
یا تسهیل ادا شود و بوقت تلفظ آن قاری را جنبش ناف خود محسوس شود نه دیگر کس را و هر جا که دو همزه
جمع آیند مانند ءَأَنذَرْتَهُمْ و بالسُّوٓءِ إِلَّا باید که هر دو را بتحقیق کامل ادا نماید تا سست و ضعیف
ادا نشود تا خلط قرارت قرا باهم نشود و در ابتدای کلمه همزه را شیرین و لطیف و رفع الصدا ادا سازد در مانند
الحمد و الذین خصوصا وقتیکه بعد آن الف آید بسیار لطیف ادا سازد و اگر بعد آن حرف مغلظ یا مفخم
آید بسیار محافظت کند که پر نشود مثل الله و اللهم و الطلاق و اصطفی و اصلح و اگر برابر آن همچنین
آن واقع شود باید که بسیار لحاظ کند تا بسهولت و ترقیق ادا شود نحو اهدنا و اعوذ و اعطی و احق

و اَحَطتُ که بعضی مردم این اخراب سازند و مانند توَّع ادا کنند این حرکت بسیار شنیعست و با پیش از حروف
مفخم بکوشش تمام باریک و نازک ادا کنند مثل بطل و بغی و برق والبصر و خیال نا رد که در ترقیق شدت آن
زائل نشود خصوصا بوقت مجاورت آن بحرف خفی یا ضعیف نحو بهم و به و بثلثة و بذی و اگر ساکن
باشد صفت شدت و جهر او خوب ادا کنند و همچنین در تمام حروف قلقله شدت ادا از دست ندهد و هم افراط
نکنند که بای فارسی شود نحو فارغب تجعلون و یقطعون و مطلع ان لیس رق پیدا باد که در حروف
قلقله رعایت قلقله لازمست و آن اینکه سامع را بحالت سکون حرف و توجه خود توهم حرکت شود چنانچه
در روم بحالت توجه سامع حرکت میکند همچنین در قلقله بحالت توجه توهم حرکت شود نه آنکه حرف قلقله
بحالت سکون متحرک باشد و شود و یا بعد ادای حرف قلقله صوتی دیگر پیدا شود که این غلط محض است
چنانچه جهال زمانه بهمین غلطی تلفظ دارند بلکه در رسائل خودها درج ساخته خلق را گمراه ساختند بلکه بعض
جهال تلفظ حرف قلقله مانند صدمه ضرب صدا میکنند نعوذ بالله منه و این جمله فسادها بسبب عدم خدمت
استاد ثقه است که عبارات سلف اغلاط فهمیده استخراج این تحریف کرده اند و اگر در کسی رساله خلاف این
نوشته باشد پس آنرا ماول باین مطلب باید نمود و اگر احتمال تاویل نداشته باشد پس آن قول را حکم کالای بد
بریش خاوندش باید زد و باید نمود و ت را رعایت کنند تا رخوه نشود و دال هم نشود خصوصا وقتیکه ساکن
باشد مثل ثقلت یا بعد از وی حرف مفخم بیاید مثل مستطر و تصلی و ترک یا بعد از تای ساکن یا لام
یا نون واقع شود مانند فترة و تتلو و فتنة نیک تلفظ و تحفظ کنند تا شدت تا زائل نشود و اگر بعد از
تا حرف اطباق آید رعایت کنند تا نازک و رقیق و شدیده ادا شود مانند افتطمعون و تطهیرا
و تصدیة و تظلمون و اگر دو تا جمع شوند بسیار حفاظت کنند که در صفات آن فتور نشود و جدا جدا
ادا شود مانند تتوفاهم و کدت ترکن و تتولوا و همچنین هر جا که تکرار مثلین واقع شود مثل حاججتم
ثالث ثلثة و صددتکم و شططا و یطبع علی پس بصورت بسیار تحفظ کنند تا یکی از مثلین ناقص
و زائل و متداخل در دیگر نشود و ث حرف ضعیف چون ساکن باشد و مجاور حرف قریب المخرج خود
افتد مثل لبثتم و لبثنا خصوصا چون با سین و ضاد و شین افتد خوب اظهار کنند تا از مخرج خود ادا
شود مثل و ورث سلیمان میراث السموات حدیث ضیف و حیث شئتم و اکثر مردم اینجا سین
تلفظ کنند این غلط فاحش است و در دیار هند این غلطی هم مانند غلطی ضاد است عالم و جاهل همه غافلند
ج را رعایت باید کرد تا مشابه شین یا ژای فارسی یا جیم فارسی نشود خصوصا وقتیکه ساکن باشد
و بعد از وی تا یا دال یا ذال یا را یا زا یا شین یا نون یا با بیاید مثل تجتنبون و اجمعوا

وَيَجِدُوْنَ وَاَجْرُهُمْ وَتَجْزِيْ وَيَحْبِسُ وَاَخْرَجْنَا وَبِجَهَنَّمَ حا را از میان حلق مع صفت بحه او ادا کنند
تا ها نشود خصوصاً وقتیکه بعد آن حرف همجنس یا قریب المخرج آن افتد و حا ساکن باشد محافظت تمام کنند
تا بدل بها بعد خود نشود نحو فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَسَبِّحْهُ پس بعض مردم حا را بها بدل کنند و بعض ها را بحا بدل کنند
و ادغام سازند و این غلط است اجماعاً و همچنین چون برابر حرف استعلا افتد یا درمیان دو حرف استعلا افتد
بسیار محافظت کنند تا نازک و باریک ادا شود نحو اَحَطْتُ وَالْحَقُّ وَحَصْحَصَ و خا را رعایت باید کرد
تا مفخم ادا شود و با غین و قاف مخلوط نشود و باید دانست که تفخیم خا و تفخیم تمام حروف استعلا و اطباق و تفخیم حروف
استعلا سه درجه دارد اعلی و اوسط و ادنی پس چون حروف استعلا مفتوح باشند کامل التفخیم میباشند خصوصاً
وقتیکه بعد آنها الف آید تفخیم آنها اکمل باشد مانند خَلَقَا و غَلَبَ و طَغٰی و صَعِیْدًا و طَآئِفَۃٌ و اگر مضموم باشند
پس تفخیم آنها متوسط میباشد و چون مکسور باشند تفخیم آنها ادنی و بسیار کم میباشد لیکن خالی از تفخیم نباشد و الا
غلط خواهد شد خا را رعایت کنند تا ها ادا نشود خاصه وقتیکه بعد از زا واقع شود مانند فَاِذْ خَرَجَ زیاده
احتیاط کنند و اگر بعد از دال ساکن ثا یا ذال یا نون افتد مانند یُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْیَا و کٓهٰیٰعٓصٓ ذِکْرُ
وَوَجَدْنَا وَقَدْ نَعْلَمُ بسیار احتیاط کنند تا مخلوط با بعد خود نشود و دال ساکن را پیش از تا یا نون خوب اظهار کنند
تا ادغام یا مخلوط نشود و پیش از حرف مفخم احتیاط کنند تا ظا نشود مانند ذٰلِکُمْ وَاِذْ قَالَ خصوصاً در لفظ
مُنْذِرِیْنَ و مَحْذُوْرًا و ذَلَّلْنَاهَا بسیار احتیاط کنند که ظا نشود و را چنان ادا کنند که صفت تکرار او ظاهر
نشود خصوصاً وقتیکه مشدد باشد زیرا که صفت تکرار لازم تلفظ را است چون تلفظ آن کرده شود مشابه
تکرار شود و بعض مردم گمان کرده اند که حقیقت و ماهیت تکرار لرزانیدن زبان است بر مخرج بار بار و این
غلط است الا در کتابها چنین را بیدا خواهند شد پس انتفای تکرارش بسیار سعی کنند لیکن اخفایش تا حد
آن نرسانند که بالکل زائل گردد و رای مشدد مانند طا مسموع شود بلکه تکریرش باقی باشد اما مخفی و زبان را
در تلفظ آن یکبار بر مخرج او ضرب زده بطوری بردارد که آواز تکرار شنیده شود و در حصر صوتش مبالغه نکند
والا شبیه بطا خواهد شد و زا را احتیاط کنند تا سین آمیز نشود خصوصاً وقتیکه پیش از حروف مهموسه و جیم
و دال و را و قاف و کاف و لام و نون واقع شود بسیار احتیاط کنند مانند کَنَزْتُمْ و مُزْجٰىۃٍ و تَزْدَرِیْ
وَزُرْقًا وَرِزْقًا وَاَزْکٰی وَلِیُزْلِقُوْنَکَ وَالْمُزْنِ و سین را احتیاط کنند تا مشابه زا و صاد نشود
و صفت انفتاح و استفال او زائل نشود خصوصاً وقتیکه بعد آن حرف اطباق آید مانند بَسْطَۃً و مَسْطُوْرًا
و لَا تَسْتَطِیْعُ و باید که همس او را نگه دارد پیش از حروف باقیه مانند مُسْتَقِیْم و سَبِیْل احتیاط کند که زا و صاد
نگردد و شین را رعایت کنند تا جیم و ژای فارسی نشود و صفت تفشی و استطاله او زائل نشود خاصةً

اختاروا ذلك آن قلت اذا لم تبلغ الاستطالة قدر المد الطبيعي فهي لا تختص بالضاد بل الشين المعجمة
مستطيلة ايضا للتفشي ولذا صرح في الرعاية في باب اختلاف المخارج باستطالة الشين
وصرح فيها في بيان التفشي ان الشين تفشت حتى اتصلت بمخرج الظاء المعجمة فظاهر ان التفشي
يوجب استطالة الصوت فكل متفش مستطيل وقد عرفت حروف التفشي في بابه وبالجملة ان الحروف
على اربعة مراتب آني لا يمتد اصلا وهي الحروف الشديدة وزماني يمتد قدر الف هي حروف المد
وزماني يقرب من قدر الف وهي الضاد المعجمة وحروف التفشي وزماني يقرب من الآني وهي بواقي
الحروف فالزماني القريب من المد الطبيعي يعم اطلاق المستطيل على جميعها لظهور طولها فلم خصت
الاستطالة بالضاد قلت هذا سوال حسن وجواب مشكل وغاية ما يمكن ان يقال ان الضاد شابهت
بالظاء المعجمة في التلفظ وشاركها في جميع الصفات الا المخرج والاستطالة اذ الظاء قريب من الآني
كما عرفت فصرح باستطالة الضاد ليظهر الفرق عن الظاء ولذا قال ابن الجزري والضاد باستطالة
ومخرج ميز عن الظاء وكلها تجي ولم تمس حاجة الى بيان استطالة حروف التفشي على ان بيان تفشيها
يغني عن استطالته وضد الاستطالة القصر بكسر القاف وفتح الصاد ولم يقع الاصطلاح به انتهى
عبارته پس درین عبارت تامل باید کرد که اکثر شبهات رفع شوند اول باید دانست که تمیز دو قسم
میباشد یکی ذاتی و دیگر صفاتی چنانچه تشابه هم دو قسم میباشد ذاتی و دیگر صفاتی پس میان ضاد و ظا
بسبب مخالفت مخرج بین ایشان تمیز ذاتی حاصلست پس تشابه ذاتی میان دو حرف متحد المخرج میباشد
مانند سین و صاد و دال و تا که در مخارج خود ها متحد هستند و تمایز از یکدیگر در ینها بسبب صفات حاصل میشود
پس درینها تشابه ذاتی و تمایز صفاتیست تشابه صفاتی میان دو حرف مختلف المخرج و شریک الصفات
میباشد چنانچه میان ضاد و ظا و دیگر حروف که با وجود مخالفت مخرج شرکت در صفات دارند و مراد از
صفت عرض مفارق نیست بلکه عامست از عرض مفارق و دائم و لازم وجود که از وجود ملزوم خود
هرگز جدا نمی شود پس هر حرفیکه با حرف دوم شرکت در مخرج دارد بصفات خود ازان ممتاز می شود
و هر حرفی که با حرف دوم شرکت در صفات دارد بمخرج خود ازان ممتاز ست چنانچه این مضمون را
جزری در نشر تصریح کرده و گفته که ضاد و ظا ازان قسم هستند که بمخرج خود ها ممتاز اند و بصفات جمیع دیگرها
سوای استطاله شریک اند پس حالا معلوم شد که ضاد و ظا بسبب اختلاف مخرج خود ها از قسم کاف و تا
شده اند نه از قسم سین و صاد چه میان ضاد و ظا نفس تمیز و فرق بسبب اختلاف مخرج حاصل بود اما
ظهور آن فرق و تمیز بسبب صفت استطاله روشن شد لهذا صاحب جهد المقل لفظ لیظهر الفرق آورده

مخفف هم نگردد و مانند تهوع هم ادا نشود ع را نیز در هر حرف رعایت کنند تا مخلوط بخا و قاف نشود در مثل
یستحیی و استغفر و غیر المغضوب و لا تزغ قلوبنا و ضعفنا ف را خوب ظاهر کنند تا فای عجمی نشود
خاصة وقتیکه قبل از میم یا واو آید مانند تلقف ما صنعوا و لا تخف و لا تحزن و همچنین نیز و با اظهار کنند
نزد اکثر قراء ق را چنان ادا کنند که صفت استعلا از و زائل نشود و غین آمیز و مشابه کاف نشود خصوصا
وقتیکه قبل از کاف آید مانند خلقکم و خلق کل شیء و اگر قاف ساکن پیش از کاف آید مانند الم نخلقکم
باتفاق ادغام باید کرد اما در ابقای صفت استعلا خلاف است و عدم ابقا اولی است و صفت قلقله درین
حرف از همه حروف بیشتر است رعایت آن در وقف باید کرد چنانچه در حرف با گفته شد ك را احتیاط
کنند تا کاف فارسی که آنرا کاف صما گویند نگردد خصوصا وقتیکه مکرر باشد مانند بشرککم و با قبل همزه آید
مانند تشکر [illegible] بسیار احتیاط کنند که صوت در آن جاری نشود چنانچه لغت بعضی عجمیان است ل را نیک رعایت کنند
تا رقیق و نازک ادا نشود خاصة وقتیکه مجاور حرف استعلا افتد مانند ظل و ضل و یصلی و صلی و الصلوة
و اختلط و سلطهم و جعل الله و اگر بعد لام ساکن نون آید خوب اظهار کنند لام و سکون آن را و حذر کنند از
آنچه عجمیان میکنند که بقصد اظهار آن در آن قلقله پیدا می کنند بلکه در لام حرکت نیز محسوس میشود و این هرگز
جائز نیست مانند جعلنا و انزلنا و ظللنا و اگر بعد لام ساکن را آید ادغام واجب است مانند قل رب و همچنین
لام تعریف مدغم میشود در چهارده حروف و آنها اینست ت ث د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ل ن
و این حروف چهارده گانه را حروف شمسیه گویند و در حروف باقی مدغم نشود م را چنان ادا کنند که مفخم نشود
خاصة وقتیکه مجاور حرف مفخم آید مانند مخمصة و مرض و ما الله و این حرف صاحب غنه است
و وقتیکه مدغم باشد یا مخفی پس غنه آن خوب ظاهر کنند و اگر بعد آن الف آید از تفخیم آن بسیار بسیار احتراز
کنند چنانچه اعاجم این میم را پر ادا کنند این غلط است مانند مالك و ما انزل و میم ساکن را سه حکم است
ادغام و اظهار و اخفا اما ادغام وقتیست که بعد آن میم آید مانند لهم و کم اتیکم [illegible] و هم دوم اخفا نزد
با مانند یعتصم بالله و ترمیهم بحجارة پس در حالت ادغام و اخفا غنه را خوب اظهار کنند سوم اظهار نزد حروف
باقیه خصوصا وقتیکه پیش از واو و فا آید خوب اظهار کنند بحدی که هر که لبها او را به بیند توهم کند که ضم خوانده اما در تلفظ اظهار و سکون
کامل باشد که اصلا بوی ضمه و غنه مطلقه نباشد که بوی غنه لازمه مانده باشد مانند هم فیها و علیهم و لا الضالین و لهم عذاب
دو روایت اظهار مرجح شده و هر دو روایت صحیح اند اما اخفا را راجح گفته اند ن را رعایت کنند که مفخم نشود و وقتیکه ساکن باشد بسیار بسیار
احتیاط کنند که مخفی ادا نشود مانند العالمین و یؤمنون خاصة وقتیکه بعد آن الف آید بسیار احتیاط
کنند که مفخم نشود مانند انا تأمرون الناس لا را رعایت کنند که از مخرج خود مع صفاتها ادا شود و مخلوط

بکاف ادا نشود خاصةً وقتیکه مکسور باشد مانند عَلَيْهِمْ و بِهِمْ و همچنین چون مجاور متقارب خود آید باحتیاط
تمام ادا کنند مانند وَسَبِّحْهُ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ و مَعَهُمُ الْكِتٰبَ و یا بین الالفین آید نحو بَنٰهَا و طَحٰهَا یا ساکن
باشد مانند اِهْدِنَا و اَلْعِهْنِ و اَهْتَدٰی و اگر مشدد باشد از تفخیم و فک ادغام احتراز واجبست مانند
اَیْنَمَا یُوَجِّهْهُ و را چون مضموم یا مکسور باشد محافظت کند که خوب بضم الشفتین ادا شود مانند تَفٰوُتٍ
وُجُوْهٌ خاصةً وقتیکه دو واو جمع شوند وانچه در رهند واو را از مخرج فا تلفظ کنند بسیار بدست
ازین احتراز واجبست و اجتماع دو واوین بر پنج نوعست اول آنکه واو اول ساکن باشد و دوم متحرک
بحرکت یا قبل از جنس وی نباشد مانند اٰوَوْا و نَشُوْهُمْ اٰوَوْا و نَصَرُوْا درینجا ادغام باید کرد دوم آنکه
واو اول ساکن باشد و ما قبل او مضموم مانند اٰمَنُوْا و عَمِلُوْا پس درینجا اظهار واجبست و قصد
ضم الشفتین باید کرد تا خوب درست مظهر ادا شود و همین حکم دارد آن واو که در صله ضمیر پیدا شود
مانند فَاجْتَبٰهُ وَ وَهَبْنَا سوم آنکه واو اول مضموم باشد و دوم ساکن مانند دُوْرِیَ و دَاوٗدُ
چهارم آنکه هر دو واو متحرک باشند مانند وَوَجَدَكَ وَوُضِعَ وَخُذِ الْعَفْوَ وَاْمُرْ پنجم آنکه واو
اول مشدد باشد و دوم متحرک مانند بِالْغُدُوِّ وَالْاٰصَالِ در جمیع این صور واو را نیک ظاهر ادا کنند
یی را خوب لطیف و سلیس ادا کنند بدانکه اجتماع یائین هم چهار صورت دارد اول آنکه یای اول
ساکن ما قبلش مکسور و دوم متحرک باشد مانند فِیْ یُوْسُفَ و در حکم همینست آن یا که از صله ضمیر پیدا
شود مانند لِقَوْمِهٖ یٰقَوْمِ پس هر دو را خوب اظهار کنند و احتیاط کنند که ادغام نشود و بسیار
سلیس و تمکین ادا کنند دوم آنکه اول مفتوح باشد و دوم ساکن مانند حُسْنَیَیْنِ سوم آنکه هر دو
یا متحرک باشد مانند فَلَنُحْیِیَنَّهٗ چهارم آنکه اول مشدد باشد مانند وَلِیِّیَ اللّٰهُ وَلَا یَحْیٰی
پس جمیع این صور خوب درست و مظهر و محقق ادا سازد و تنبیه بدانکه در لفظ لَا تَاْمَنَّا در سوره یوسف
جمیع قراء را دو وجه هستند یکی روم دوم اشمام و معنی روم آنکه فک ادغام نون کرده با خفای ضمه نون
میخوانند نحوی که هر که قریب و متوجه سماع باشد حرکت مخفی را دریابد و هر که دور باشد و یا نزدیک باشد
لیکن متوجه بسوی کیفیت تلفظ نباشد آنرا اصلا خبر نشود و ازین اخفاء حرکت تعبیر میکنند بآنکه روم اتیان
ثلث حرکت و اسقاط دو ثلث حرکتست الا تجزیه و تقسیم حرکت معنی ندارد و دوم اشمامست و معنی اشمام
درینجا در باب ضم الشفتین بلا صوتست یعنی قاری بوقت تلفظ نون مشدد بدو لب اشاره بضم نون
میکند و در حقیقت ضمه نباشد بلکه با ادغام محض تلفظ کرده آن ادغام را بضم الشفتین مخلوط ساخته بو
حرکت اداء و در وقف بوقت ساکن کردن حرف آخر بدو لب اشاره بحرکت حرف آخر کنند و سوای این دو وجه

و در لفظ لَا تَأْمَنَّا ادغام محض جائز نیست و لجمیع قرّا در روم در اینجا فضیلت است اگرچه بسبب سهولت اکثر قرّاء اشمام را اختیار کرده اند

باب چهارم در بیان نون ساکن و تنوین

بدانکه نون ساکن و تنوین در تلفظ برابر است لیکن فرق در کتابت است نون ساکن در کتابت هم باشد و در تلفظ نیز و تنوین
در کتابت نباشد فقط در تلفظ پیدا شود چه تنوین هم نون ساکن است که در خواندن دو فتحه یا دو ضمه یا دو کسره
پیدا میشود و چون هر دو یکی شدند پس احکام خود با هم برابر شدند پس بعد نون ساکن و تنوین الّا بدیکی از حروف
بست و هشتگانه خواهد آمد چراکه الف خارج است از شمار برای آنکه اگر الف بعد نون ساکن و تنوین آید اجتماع ساکنین
علی غیر حده لازم آید و آن جائز نیست و همزه در شمار است و لا که مرکب از لام و الف است آن هم در شمار نیست
بلکه لامش حکم لام و الفش حکم الف دارد پس بنسبت حروف بست و هشتگانه نون ساکن و تنوین چهار حال دارد
ادغام و اظهار و اخفا و قلب اما ادغام پس در حروف یرملون است یعنی اگر یکی از این حروف شش گانه
بعد نون ساکن و تنوین آید آن نون ساکن و تنوین را در حرف مابعد خود ادغام کنند و آن بر دو قسم است ادغام
کامل بلاغنه و ادغام ناقص باغنه اما ادغام بلاغنه در ل و ر میشود مانند غَفُورٌ رَّحِیمٌ مِن رَّبِّکُمْ
مِن لَّدُنْ وَیْلٌ لِّکُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ و ادغام باغنه در حروف ینمو میشود و غنه آن آوازی را گویند که از دماغ می آید
مانند مِن مِّثْلِهِ عَذَابٌ مُّقِیمٌ مِن نُّورٍ یَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ مِن وَّالٍ رَحْمَةً وَّاسِعَةً مَن
یَقُولُ وَعَظِیمٌ یَّوْمَ بدانکه این ادغام وقتیست که نون ساکن آخر کلمه و حرف یرملون اول
کلمه دیگر باشد و اگر هر دو در یک کلمه باشند ادغام ممتنع باشد مانند دُنْیَا و قِنْوَانٌ و صِنْوَانٌ و بُنْیَانٌ
و در قرآن غیر این چهار کلمه وارد نشده و سبب عدم ادغام آنست که ادغام برای تخفیف میکنند و درین کلمات
از ادغام زیاده ثقل میشود زیراکه الدّیّا ثقیل است از الدنیا و دوم آنکه درین کلمات ادغام موجب التباس
میشود و التباس مانع ادغام است بدانکه حفص را وجهی خاصست نون ساکن را در کلمه نٓ وَالْقَلَمِ و در کلمه
یٰسٓ وَالْقُرْآنِ الْحَکِیمِ هم اظهار میکند و باوجود دو کلمه ادغام نکند اما اظهار در شش حروف حلقی است
که ء ہ ع ح غ خ باشد یعنی اگر بعد نون ساکن و تنوین یکی ازین حروف حلق آید پس آن نون ساکن و تنوین
را اظهار می کنند جمیع قرا خواه در یک کلمه باشند خواه در دو کلمه و مراد از اظهار آنست که نون ساکن و تنوین
از مخرج خود صاف بلاغنه و بلا تغیری ادا شوند مانند یَنْأَوْنَ مَنْ آمَنَ وَ كَاذِبٍ إِلَیَّ رَبِّی لَا یَنْهَوْنَ
مَنْ هَاجَرَ أَحَقُّ هُوَ ع أَنْعَمْنَا مِنْ عِلْمٍ وَ بِذِبْحٍ عَظِیمٍ ح تَنْحِتُونَ مِنْ حَمَإٍ نَّعْلَمُ عَلِیمٌ غ
فَسَیُنْغِضُونَ مِنْ غَیْرِكُمْ قَلِیلَةٍ غَلَبَتْ خ وَالْمُنْخَنِقَةُ مِنْ خَلَاقٍ وَ ذُكَا خَالِدِینَ لیکن
قلب در یک حرفست و آن باست یعنی اگر بعد نون ساکن و تنوین حرف با آید آن نون و تنوین را به میم بدل کنند

نزد همه قرا خواه در یک کلمه باشند خواه در دو کلمه مانند أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ و مِنْ بَعْدِ و سَمِيعٌ بَصِيرٌ اما اخفا پس نزد
همه قرا باقیه است و آن پانزده حروف هستند سوای حروف حلقی و یرملون و باکه ت ث ج د ذ ز
س ش ص ض ط ظ ف ق ک یعنی اگر یکی ازین حروف پانزده گانه بعد نون ساکن و تنوین آید پس
نون ساکن و تنوین اخفا کنند با غنه اتفاقاً خواه در یک کلمه باشند خواه در دو کلمه یعنی اخفا آنست که نون
ساکن و تنوین را از مخرج خود ربوده در دماغ مخفی سازند بطوری که نه ادغام شود و نه اظهار بلکه حالتی باشد
بین بین اما در نون و تنوین مخفی زبان را دخل نیست مانند رنگ و آهنگ امثله اینها ظاهرست مانند ت
كُنْتُمْ فَإِنْ تَابَ وَزَكَاةً تُرِيدُونَ ث أُنْثَى فَمَنْ ثَقُلَتْ ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ ج أَنْجَيْنَاكُمْ
وَإِنْ جَنَحُوا صَبْرٌ جَمِيلٌ د جُنْدًا مَنْ دَخَلَهُ وَكَأْسًا دِهَاقًا ذ لِتُنْذِرَ مَنْ ذَا الَّذِي وَظِلٍّ ذِي
ثَلَاثِ ز تَنْزِيلٌ وَمَنْ زَكَّاهَا وَنَفْسًا زَكِيَّةً س تَنْسَوْنَ وَمِنْ سَلَالَةٍ رَجُلًا سَلَمًا ش يَنْشُرُ
فَمَنْ شَهِدَ غَفُورٌ شَكُورٌ ص يَنْصُرُونَ وَلَمَنْ صَبَرَ وَعَمَلًا صَالِحًا ض مَنْضُودٍ وَمَنْ ضَعُفَ
ذُرِّيَّةٌ ضُعَفَاءُ ط مُنْطَلِقِ فَإِنْ طِبْنَ وَكُلَّ طَعَامٍ ظ فَانْظُرْ وَمَنْ ظَلَمَ وَمَاءً ظَاهِرًا ف
أَنْفُسَهُمْ فَإِنْ فَاءُوا وَمِقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ ق يَنْقَلِبُ وَمَنْ قَالَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ ك خَشْيَةً
وَإِنْ كَانَ وَرَسُولٌ كَرِيمٌ بدانکه تنوین سوای این چهار حال یک حال دیگر دارد و آن پنجم ست از احوال تنوین
و آن اینکه اگر بعد تنوین ساکن آید پس آن تنوین را حرکت کسره می دهند تا اجتماع ساکنین علی
غیر حده لازم نیاید مانند نُوحٌ ابْنَهُ وَآتَيْنَا الَّذِي وَبِغُلَامٍ اسْمُهُ فقط والله اعلم

باب پنجم در متفرقات ادغام

دانچه موافق قراءت امام عاصم ست یعنی امام عاصم ادغام میکند و دیگران نمی کنند بدانکه ذال را
در ذال و ظا ادغام میکنند مانند إِذْ ذَهَبَ وَإِذْ ظَلَمُوا و دال ساکن در دال و تا مدغم شود
مانند قَدْ دَخَلُوا و قَدْ تَبَيَّنَ و عَبَدْتُمْ و حَصَدْتُمْ و كِدْتَ و تای تانیث را در دال و تا و طا
ادغام کنند مانند أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمَا كَانَتْ تَأْتِيهِمْ و قَالَتْ طَائِفَةٌ و لام قل و هل و بل در لام
و را مدغم شود مانند قُلْ لَكُمْ و بَلْ لَهُ و هَلْ لَنَا و قُلْ رَبِّي و بَلْ رَبُّكُمْ و مثال هل در قرآن نیامده هرجا
که دو حرف مثلین جمع شوند و اول ایشان ساکن باشد دوم متحرک اول را در دوم ادغام کنند و جوبا
در یک کلمه باشد یا در دو کلمه مانند يُوَجِّهْهُ يُدْرِكْكُمْ لَكُمْ مِنْهُ و عَصَوْا وَكَانُوا لیکن حرف اول مثلین اگر
حرف ملت باشد و حرکت ما قبلش موافق آن باشد پس آنجا ادغام ممتنع بود چنانچه گذشت و نیز گذشت که ادغام
قاف أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ در کاف میکنند و در ابقای صفت استعلا قاف خلافست اصح عدم ابقاست

واظهار این کلمه هم منقولست اما ضعیفست ولام تعریف در حروف شمسیه مدغم میشود و در قمریه مظهر و همزه که قبل او بوده است همزهٔ وصلست در درج کلام ساقط شود و اگر ازین کلمه شروع قرارت کنند بهمزهٔ مفتوحه شروع کنند تا ابتدا بسکون لازم نیاید چراکه لام تعریف در اصل ساکنست برای ابتدا ازین کلمه همزهٔ وصل افزوده اند و تحقیق این در نحو مذکورست و امام عاصم در غیر اینها اظهار میکند مگر یک جا در سورهٔ اعراف یَلْهَثْ ذّٰلِكَ ثای یلهث را در ذال ذلک وصلاً ادغام میکند نه وقفاً و یکی در سورهٔ هود یٰبُنَيَّ ارْكَبْ مَّعَنَا بای ارکب را در میم معنا ادغام میکنند **تتمه** بدانکه سوای امام عاصم ادغام دیگر حروف هم دارند و در ذکر آن اگرچه چندان فائده برای قاریان قرارت عاصم نیست لیکن خالی از فائده توضیح و تفهیم قرارت عاصم هم نیست لهذا استطراداً ذکر میکنیم چنانچه ذال اذ در شش حرف ت ج د س ص ز مدغم میشود مانند اِذْ تَّبَرَّاَ و اِذْ جَّآءُوكُمْ و اِذْ دَّخَلُوْا و اِذْ زَّيَّنَ و اِذْ سَّمِعْتُمُوْهُ و اِذْ صَّرَفْنَا و دال قد در هشت حرف مدغم شود ج ذ ز س ش ص ض ظ مانند لَقَدْ جَّآءَكُمْ و لَقَدْ ذَّرَاْنَا و لَقَدْ زَّيَّنَّا و قَدْ سَّمِعَ اللّٰهُ و قَدْ شَّغَفَهَا و قَدْ صَّرَّفْنَا و لَقَدْ ضَّلَّ و لَقَدْ ظَّلَمَكَ و تای تانیث ساکنه در شش حروف مدغم میشود ث ج ز س ص ظ مانند بَعُدَتْ ثَّمُوْدُ و نَضِجَتْ جُّلُوْدُهُمْ و خَبَتْ زِّدْنَاهُمْ و اَنْبَتَتْ سَّبْعَ و حَصِرَتْ صُّدُوْرُهُمْ و كَانَتْ ظَّالِمَةً و لام بل و هل در هشت حروف ت ث ز س ض ط ظ ن مدغم میشود مانند بَلْ تَّاْتِيْهِمْ و هَلْ تَّعْلَمُ و هَلْ ثُّوِّبَ و بَلْ زُّيِّنَ و بَلْ سَوَّلَتْ و بَلْ ضَّلُّوْا و بَلْ طَّبَعَ اللّٰهُ و بَلْ ظَّنَنْتُمْ و بَلْ نَّحْنُ و هَلْ نُّنَبِّئُكُمْ و سوای اینها دیگر ادغام برای غیر عاصم هم هست مانند ادغام کبیر ابوعمرو بصری و ادغام متقاربین مانند يَفْعَلْ ذّٰلِكَ و نَخْسِفْ بِّهِمْ و يُعَذِّبُ مَّنْ يَّشَآءُ و اِرْكَبْ مَّعَنَا و لَبِثْتُمْ و غیر اینها هستند چونکه قاریان این ادغام کم بودند لهذا ترک کردیم

باب ششم در مد و قصر

بدانکه در اصطلاح تجوید مد کشیدن صوتست که در حروف مد ولین یا در حروف لین زیاده از قدر الف کشیده شود و قصر کشش مقدار یک الف را گویند و در اصطلاح قرارت سبعه مدّ آوردن الف را و قصر حذف الف را گویند در اینجا مراد معنی اولست بدانکه سبب مد حرف مد است و شرط مد همزه و ساکنست و حروف مد سه است الف دائما و واو و یای ساکن و حرکت ماقبل اینها موافق و اگر ماقبل واو و یا ساکن فتحه باشد آن را حرف لین گویند و دران هم بسبب ساکن مد کشیده شود چنانچه بیاید انشاءالله تعالی و بعضی قراء در لفظ الله و رحمن مد تعظیم میکشند چراکه در مد تعظیم و محبت زیاده معلوم میشود اما پسند و معمول جمهور قراء نیست و در همزه برای آن مد میکشند که همزه

عسیر التلفظ است بسبب مد تلفظ آن آسان میشود و از مخرج خود خوب ادا شود و در ساکن برای آن مد میکنند
که تلفظ دو ساکن پیوسته بر زبان عرب ثقیل است چون مد میکنند این مد قائم مقام حرکت میشود یعنی
تلفظ دو ساکن را آسان سازد پس اگر بعد حرف مد همزه آید آن دو قسمست یکی آنکه همزه و حرف مد
در یک کلمه آید آن مد واجبست و آن را مد متصل و مد اصلی گویند مانند جَآءَ و سُوْٓءٌ و جِیْٓءَ دوم آنکه
همزه و حرف مد در دو کلمه باشند و این مد جائز است و این را مد منفصل گویند مانند مَآ اُنْزِلَ و قَالُوْٓا
اِنَّا و فِیْٓ اُمِّهَا و اگر بعد حرف مد ساکن آید آن هم بر دو قسمست مد سکون اصلی و مد سکون عارضی و مد سکون
اصلی بر سه قسمست یکی آنکه ساکنی که بعد حرف مد آمده در اصل وضع کلمه داخل است لیکن مدغم نیست
و این مد [illegible] هجا که در اوائل بعض سور واقع اند کشیده شود مانند الٓمٓ و حٰمٓ و صٓ
و این مد را مد توأم می نامند و مد مشبع و مد حروف هجا هم گویند و این مد هم لازمست ترک آن جائز
نیست بدانکه در اول سوره آل عمران جمیع قرا اتفاق دارند بر آنکه الٓمٓ را با الله وصل میکنند یعنی میم را
حرکت داده بلفظ الله وصل میکنند بجهت اجتماع ساکنین و در کشیدن میم سه وجه جائز داشته اند
طول و توسط و قصر دوم آنکه ساکن اول حرف مد باشد و دوم مدغم باشد و این مد هم واجبست مانند
دَآبَّةٍ و لَا الضَّآلِّیْنَ و اَتُحَآجُّوْٓنِّیْ و این را باصطلاح اهل صرف اجتماع ساکنین علی حده
گویند و در تجوید مد سکون مدغمی نامند سوم آنکه حرف مد بدل از همزه باشد و ساکن دوم غیر مدغم
باشد مانند آٰلْاٰنَ که در اصل ءَاَلْاٰنَ و آٰللّٰهُ و آٰلذّٰکَرَیْنِ که در اصل ءَاَلذّٰکَرَیْنِ بود و این مد هم لازم
و نامش مد منقلب و مد مبدل می نهند برای آنکه همزه ثانیه بدل از حرف مد شده و برای [illegible]
خفت دو همزه پس مد گشته بسبب اجتماع ساکنین و همزه را حذف کردن نتوانیم تا استفهام فهمیده
نشود و این قسم مد در قرآن شش جا واقع شده و آلذّٰکَرَیْنِ در سوره انعام دو جا و آٰلْاٰنَ در سوره
یونس دو و لفظ آٰللّٰهُ یکی در سوره یونس دوم در نمل و در قراءت ابوعمرو هفتم جا هم هست در سوره
یونس آٰلسِّحْرُ و سوای این هفت جا این مد در قرآن یافته نشده بدانکه در مد مبدل جمیع قرا
وجه دیگر هم دارند و آن تسهیل همزه دوم است و تسهیل در لغت بمعنی آسان کردنست و در اصطلاح
قرا همزه را میان همزه و الف یا میان همزه و واو و یا میان همزه و یا خواندنست پس اگر همزه
حرکت فتحه داشته باشد آن همزه را میان همزه و الف باید خواند چنانچه درین مواضع مذکوره هست
و اگر حرکت ضمه داشته باشد همزه را میان همزه و واو خوانند و اگر حرکت کسره داشته باشد همزه را
میان همزه و یا خوانند پس در مد مبدل اگرچه جمیع قرا تسهیل جائز میدارند اما مد بهتر میدانند بدانکه

هر جا که دو همزه جمع شوند هر دو را نیک تلفظ کند و تحقیق تمام ادا کنند در تمام قرآن نزد امام عاصم مگر
یک جا در سورهٔ فصلت در کلمهٔ ءاعجمی به روایت حفص تسهیل همزهٔ دوم باید کرد و در بعض جا
تحقیق همزهٔ دوم غلط است اما قسم دوم از مد سکون آنست که سکون دوم عارضی باشد بسبب وقف نه بسبب
اجتماع ساکنین بسبب وقف پیشود مانند عالمین پس اگر وقف کنند اجتماع ساکنین شود میان
یا و نون پس این مد را مد سکون وقفی نامند و درین قسم سه وجه جائز داشته اند یکی مد طویل سه الفی
دوم مد توسط دو الفی و این هر دو وجه اولی هستند سوم مد قصر که یک الف است سوای مد طبعی که در حالت
قصر مد دو الفی خواهد شد و این اولی نداشته اند و در دو الفی و سه الفی هم سوای مد طبعی مراد است
این شش قسم مدات که مذکور شدند همه با در حروف مد و لین بود اما مد در حروف لین آن هم بر دو نوع
اول مد وقفی مانند خیر و سوء و درین مد دو وجه طول و توسط جائز است و قصر را نیز جائز داشته اند
اما معمول نیست و فرق نیست میان آنکه ساکن دوم همزه باشد مانند شیء و سوء یا غیر همزه باشد
چنانچه گذشت دوم مد غیر وقفی و آن مخصوص است در لفظ عین که در کهیعص و حم عسق و بس پس تمام
اقسام مد تا اینجا هشت شدند شش در حروف مد و لین و دو در حروف لین و یک قسم مد دیگر است اتفاق
مذهب ورش که همزه اول باشد و حرف مد بعد همزه باشد مانند امن و اتینا درین مد هم طول و توسط
و قصر هر سه وجه نزد ورش معمول و مقرر است چونکه درین دیار قرات امام عاصم به روایت حفص شهرت
دارد لهذا مقصود با بیان همان قواعد است که تعلق بقرات عاصم و روایت حفص دارند لهذا بیان مذهب
ورش را ترک کردیم بدانکه مقدار شش مد بقرات عاصم اینست که مد متصل و منفصل را برابر چهار الف باید کشید
و امتحان و شناختن این مقدار موقوف بر شنیدن است از قاری ثقه و یا بعقد انگشتان باین طور که برای هر الف
یک انگشت بجلد و نه آهسته بند سازد پس برای چهار الفی چهار نوبت عقد کند و برای سه الفی سه نوبت
عقد کند و هکذا یا باین طور فهیم معتدل قیاس کند که فتحه را در عقل خود خوب بسنجد که در چه قدر عرصه تلفظ
شود باز آن را دو چند ساخته خوب بسنجد پس این یک الف شد پس چون این را مضاعف کنی دو الفی شود
و دو الفی را مضاعف کنی چهار الفی شود و اگر یک الفی را دو بار مضاعف کنی سه الفی شود پس همین
میزان جمیع مدات را بسنجد و بدانکه در جمیع اقسام مد برای عاصم سه الفی هم جائز است مگر در مد لین وقفی که در آنجا
دو الفی است این روایت نشر است و در مد مشبع چهار الف تا سه میکشند و در مد سکون مدغمی و منقلب سه الفی
و در مد سکون وقفی سه وجه جائز هستند طول سه الفی و توسط دو الفی و قصر یک الفی سوای مد طبعی حرف مد
و همچنین است سکون وقفی در حروف لین که سه وجه جائز اند و در حرف عین که در فواتح است طول سه الفی

و توسط دو الفی گفته‌اند و بعضی طول چهار الفی و توسط سه الفی گفته‌اند اول معمول بهست بدانکه اصطلاح مشهور
کرده‌اند بر آنکه بر مد متصل و مد لازم را مد سیاه نویسند و بر منفصل مد سرخ نویسند تا فرق باشد میان هر دو بدانکه در شمار
اقسام مد قرا اختلاف کرده‌اند و در وجه تسمیه هر قسم وجه چند دارند لیکن آن بحث را در نوردیم اما بطور نام شماری
چند اقسام بیان میکنیم که خالی از بصیرت نخواهد بود اول مد متصل مانند جاء زیرا که همزه و حرف مد هر دو از اصل کلمات
دوم مد منفصل مانند بما انزل که حرف مد در کلمه همزه در کلمه دیگر هست سوم مد بدل مانند امن و آن هم سست است
چهارم مد تعظیم چنانچه بعضی در اسماء الله و رحمن مد میکنند پنجم مد مبالغه و این در کلمه لا اله الا الله است یعنی
برای مبالغه نفی [illegible] لا مد میکنند و این مخصوص است با ابن کثیر و سوسی و قالون بهیچ وجه که مد منفصل را
اصلا مد نمیکنند ششم مد طلب مانند هانتم برای آنکه متکلم طلب توجه مخاطب میکند هفتم مد فرق مانند آلله
والآن از برای آنکه این مد فرق میکند میان خبر و استفهام که در خبر مد نباشد هشتم مد تنبیه مانند زکریا
و وجهش معلوم نمیشود مگر آنکه سامعین را بکشش صوت خود هشیار و تنبیه میسازد چنانچه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
در بعض وقت که بر الف میباشد بسیار میکشیدند نهم مد تمکین مانند اولئک و خائفین دهم مد عدل مثل
ءانذرتهم بمذهب قالون و هشام و دوری یازدهم مد حجز است که اجتماع ساکنین را از ثقل مانع میشود
مانند دابة و وجه تسمیه اکثر اینها معلوم نشده ظاهرا مناسبات کیفیه تسمیه کرده نوشته‌اند و چندان فائده ندارند

باب هفتم در بیان صله‌های ضمیر

که آن هاهای کنایه هم گویند و آن ضمیر واحد مذکر غائب متصل مجرور یا منصوب است مانند له و علیه و به
و یسقه و یتقه بدانکه صله واو و یا را گویند که بعد ضمه هاء ضمیر مضموم یا کسره هاء ضمیر مکسور در وصل
زیاده کنند نه در وقف و در قراءت باشد و در کتابت نباشد و همچنین هر واوی که بعد میم جمع زیاده کنند آنرا
هم صله گویند و این مخصوص است بقراءت ابن کثیر و یک روایت قالون و قبل از همزه برای ورش هم صله آید
و غیر ایشان میم جمع ساکن صله نکنند و نزد قرا اعتبار تلفظ است در قراءت اگرچه در کتابت نباشد چنانچه اعتبار
صورت کتابت است در وقف نه در تلفظ چنانچه بیاید ان شاء الله تعالی و این صله ازان قبیل است که در کتابت
نباشد لیکن در تلفظ باشد و بعض کتاب در صله کسره یا کسره تحریری و در صله ضمه واو ضمه [illegible] مینویسند بسیار
چیزها در کتابت هستند و در قراءت نیست مانند الف لفظ انا و واو اولئک و اولی و اولات لیکن به
ایشان فوائد دیگر است که در باب وقف و رسم الخط حاصل میشود پس صله واوی باشد یا یائی که زیاده میکنند
در تلفظ نه در خط و در وصل نه در وقف پس اگر ماقبل و مابعد آن هر دو طرف متحرک باشد پس همه قراء اتفاق صله
میکنند مانند له ذریة علی سمعه و قلبه و سبب صله آنکه ها حرف ضعیف و خفیست قبل [illegible]

که در سرعت تلفظ در ادایش فتور آید لهذا با ضافه حرف علت که موافق حرکتش باشد آن را قوت داوند تا خوب ادا شود و اگر بعد های کنایه ساکن آید باتفاق قرا صله نشود مانند لَعَلِمَهُ الَّذِينَ و اِلَيْهِ الْمَصِيرُ و غرض که هر دو جانب های ضمیر متحرکست بالاتفاق صله است و اگر هر دو جانب آن ساکنست مانند اِلَيْهِ الْمَصِيرُ باتفاق عدم صله است و اگر ماقبلش متحرک و مابعد آن ساکنست مانند لَعَلِمَهُ الَّذِينَ دران هم باتفاق صله نکنند و اگر ماقبلش ساکن و مابعدش متحرکست مانند عَنْهُ مَالُهُ پس دران اختلافست پس جمهور دران صله نمیکنند و ابن کثیر دران صله دارد و یک جا در لفظ فِيهِ مُهَانًا در سوره فرقان حفص هم صله میکند مانند ابن کثیر و چون این ضمیر صله کشیده شود و بعد آن همزه آید پس دران واو و یا موافق اصول خودشان مد میکشند مانند بِهِ اَنْ يُوصَلَ وَ كَلَّا اِنَّ لیکن مد منفصل خواهد بود و پس کسیکه مد منفصل ندارد در صله هم نمیکشد مانند سوسی و ابن کثیر و یک روایت قالونست و اهل مد خواهند کشید و در سوره زمر يَرْضَهُ لَكُمْ باوجودیکه هر جانب آن متحرکست باز صله نمیکنند برای آنکه در اصل يَرْضَاهُ بود و بسبب جزم الف ماقبل افتاده پس از قسم عَنْهُ و مِنْهُ شد و در اَنْ لَّمْ يَرَهُ اَحَدٌ در سوره بلد و يُؤَدِّهِ اِلَيْكَ و مانند اینها باوجودی که در اصل يَرَاهُ و يُؤَدِّيهِ بود بسبب جزم الف افتاده باز صله میکنند برای رعایت همزه مابعد که در صله و مد همزه از مخرجش خوب ادا خواهد شد و های نَفْقَهُ در هود و لَئِنْ لَّمْ تَنْتَهِ در مریم و لَمْ يَنْتَهِ در علق های ضمیر نیست بلکه جزو کلمه است لهذا اتفاقا دران صله نیست و در بعض مواضع باوجودی که در اصل ماقبلش ساکنست باز بلحاظ حرکت ظاهری طرفین صله می کنند مانند نُوَلِّهِ مَا تَوَلّٰى و نُصْلِهِ و بلحاظ سکون اصلی نکنند والله اعلم بالصواب

باب هشتم دربیان تفخیم و ترقیق

بدانکه تفخیم پر کردن و پر و غلیظ ادا کردنست و ترقیق باریک و تنگ خرد خواندنست باید دانست اول قرآن بتفخیم نازل شده بود و باز منسوخ شده یا حدیث تفخیم باقیست بهرحال ترقیق حروف حسن اداست و لهذا باید که جمیع حروف را بسیار باریک و نازک و تنگ ادا کند تا قراءت قاری حسن ظاهری و لهجه عرب عذوبت پیدا کند مگر حروف مستعلیه و را و لام در بعض مواضع پر و مفخم ادا کند که ترقیق اینها غلطی صریحست باید دانست که لام الله را جمیع قرا بعد ضمه و فتحه پر خوانند و تفخیم کنند اگرچه بعد آن میم زیاده کرده باشند مانند اَللّٰهُمَّ و قَالَ اللّٰهُ و رَسُولُ اللّٰهِ و بعد کسره ترقیق کنند مانند بِسْمِ اللّٰهِ و دیگر همه جا لام باریکست مگر نزد ورش بعد صاد و طا و ظا پر خوانده شود مانند صَلٰوةَ ظِلَلٍ و مَطْلَعِ و پس اما حرف را در تفخیم و ترقیق تفصیلے دارد و آن اینکه اگر را مفتوح یا مضموم باشد پر باید خواند مانند رَبِّكُمْ و رُسُلِهِ و اگر مکسور باشد باریک باید خواند مانند رِجَالٌ و اگر را ساکن باشد باعتبار حرکت ماقبل باید خواند یعنی اگر ماقبل رای ساکن ضمه و فتحه است پر باید خواند مانند اَنْذِرْ و قُمْ

و بِرُسُلِهٖ و اگر مکسور باشد بکسرهٔ لازمی و بعد آن حرفی از حروف استعلا نباشد پس آن راء را باریک باید خواند
مانند اَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ و اگر قبل از راء ساکن کسرهٔ لازمی باشد و بعد آن حرف استعلا آید آن راء را پر باید خواند
مانند قِرْطَاس و مِرْصَاد و فِرْقَةٍ زیرا که کسرهٔ ماقبل ترقیق را تقاضا میکند و حرف استعلا تفخیم را میخواهد
پس رجوع باصل کردیم و راء در اصل پر بود پس پر خواندیم و سوای این سه ماده مثال حرف استعلا در قرآن
یافته نشده لیکن در کلام عرب یافته شده مانند اِرْخاء العنان و اِرْضاع و ضِرْغام و در تفخیم و ترقیق فِرْقٍ اختلاف است
بعضی برعایت حرف استعلا تفخیم میکنند و بعضی بلحاظ دو کسرهٔ ماقبل و مابعد ترقیق میکنند که کسرهٔ جانبین
مقابلهٔ حرف استعلا کرده است پس باریک باید خواند و معمول مردم اولیست و اگر مابعد راء حرف استعلا نیست
و ماقبل آن کسره است لیکن اصلی نیست بلکه عارضیست که گاهی باشد و گاهی نباشد مانند کسرهٔ همزهٔ وصل
ارجعون که در درج کلام ساقط میشود مانند رَبِّ ارْجِعُوْنِ و مَنِ ارْتَضٰی و اَمِ ارْتَابُوْا پس آن راء را هم
تفخیم باید کرد تا که فرق باشد میان کسرهٔ لازمی و کسرهٔ عارضی چرا که کسرهٔ عارضی را چندان قوت نیست گویا
کسره نیست و اگر سکون راء بسبب وقف آمده پس در اینجا هم رعایت حرکت ماقبل راء میکنند و بعضی حرکت
نفس راء را اعتبار کنند و این قول معتبر نیست پس اگر ماقبل راء ساکن وقفی ضمه باشد یا فتحه پس آن راء را پر خوانند
مانند قَدَرٌ و نُذُرٌ و بِالنُّذُرِ و اگر مکسور باشد ترقیق کنند مانند مُدَّكِرٍ و مُنْقَعِرٍ و اگر ماقبل راء ساکن وقفی
هم ساکن باشد لیکن آن ساکن یا نباشد پس اعتبار حرکت ماقبل ماقبل راء میکنند اگر مفتوح یا مضموم باشد پر خوانند
مانند القَدْرِ و الْاَنْهَارِ و الْاُمُوْرِ و خُسْرٍ و اگر مکسور باشد ترقیق میکنند مانند حِجْرٍ و اگر ساکن ماقبل راء وقفی
حرف یا است پس ماقبل یای ساکنه کسره باشد یا فتحه پس آن راء را باریک خوانند مانند خَبِیْرٌ و ضَیْرَ چرا که
یای ساکنه حکم کسره دارد پس حاجت نظر کردن بماقبل آن نیست و الله اعلم بالصواب

باب نهم در بیان وقف بر آخر کلمه

بدانکه وقف استادنست بر آخر کلمه و این هم از ضروریات قراءتست چرا که در یک نفس تمام قرآن خواندن
محالست پس تنفس لابد شد پس اگر تنفس بی قاعده و بیجا خواهد شد قبیح خواهد شد لهذا بیان طریقهٔ وقف و محال وقف
ضرور شد تا وقف بیجا و بیقاعده نشود و بدانکه بنای شمار آیات بر قول جناب رسالت پناه علیه الصلوة و السلام
هر جا که آن حضرت صلی الله علیه و سلم آیت فرمودند پس آنجا آیت شمار شد و این آیات از نزد
خدای تعالی نازل شده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم برای هر سوره میفرمودند که فلان سوره چندین
آیتست و فلان سوره چند آیتست پس کم و بیشی در آن محالست و هم مواضع آنها خلاف شدن ممکن
نیست که توقیفی ست اما وقوف قرآن سوای آیات پس صحابهٔ کرام و علمای امت تعیین قرار داده خواه

سماعاً از آن حضرت علیه السلام یا بالاستماع پس هر جا که معنی تمام شد آن را وقف تام نام نهاده اند و همچنین وقف
کافی و حسن و قبیح را نام نهاده اند چنانچه علامه جزری تحقیق این امر در نشر کرده پس از این امر معلوم شد که در قرآن
کسی وقف واجب نیست که از ترک کردن آن ترک گناه لازم شود و هم کسی جا وقف کردن حرام هم نیست که از
استادن در آنجا گناه شود و آری جائی در قرآن چنان باشد که از وقف و قطع کردن آنجا فساد معنی متوهم
شود یا از وصل ساختن آنجا توهم فساد معنی شود پس آن وقف و وصل عمداً حرام خواهد شد یعنی اگر دیده و دانسته
و بعلم آن افساد معنی در وقف باز عمداً وقف کند یا با وجود دانستن آن که در وصل فساد معنی میشود و نیست عمداً
وصل کند پس این وقف و وصل حرام است والا کسی وقف در قرآن واجب نیست چنانچه حرام هم نیست و هم از
صحابه منقول است که ما یک زمانه را در تعلم مواقع وقوف صرف ساختیم از این معلوم شد که تعلم وقوف هم از
ضروریات قرآنست چونکه هر کس بسبب بی علمی یا کم علمی ادراک مواقع وقوف نتواند لهذا علمای وقف کتب
وقوف تالیف کرده بر مردم آسان کرده اند بدانکه وقف برای دفع تنگی نفس و ضیق دم مقرر شد و این غرض
از اسکان خوب حاصل میشود و اسکان در جمیع مواضع جائز است و گاهی قاری را در حالت وقف منظور باشد
که سامع را بر حرکت موقوف علیه واقف سازد و آن دو طریق است یکی اشمام دوم روم و مراد از اشمام در اینجا
ضم الشفتین بلا صوت است و این در ضمه جاری میشود و این یعنی بوقت ساکن کردن حرف موقوف علیه
بدو لب اشاره کنند گویا که ضمه تلفظ کرده و در حقیقت ضمه نخوانده بلکه ساکن خوانده مانند نستعین لهذا
در تعریف اشمام میگویند ضم الشفتین بلا صوت این را اعمی نه دریابد و کر دریابد و مراد از روم القای ثلث
حرکت و اسقاط دو ثلث است یعنی حرکت موقوف علیها را چنان آهسته و مخفی خوانند که ثلث آواز باقی ماند
و دو ثلث آواز ساقط شود و الا تجزیه حرکت معنی ندارد و این در رفع ضمه و کسره و جر جاری میشود و در نصب
و فتحه جاری نشود و این را کسیکه نزدیک قاری باشد و قصد سماعت هم داشته باشد بشنود و کسیکه دور باشد
یا متوجه نباشد نه دریابد و این را اعمی دریابد و کر نیابد و بعضی نحویان مانند سیبویه در جمیع حرکات فتح
و نصب باشد یا رفع و جر روم جائز دارند اما نزد قراء در فتح و نصب معمول و مروی نیست و در حالت نصب
حرف موقوف علیه اگر فتحه با تنوین داشته باشد پس در وقف آن تنوین را با الف بدل سازند مانند
علیماً و حکیماً غرض که طرق وقف چند هستند اول سکون محض که حرف موقوف علیه را بلا روم و اشمام
ساکن سازند و این همه جا جاریست دوم اشمام که بوقت اسکان حرف موقوف علیه بدو لب اشاره بطرف
حرکت موقوف علیه کنند و این در ضمه و رفع جاری میشود و در باقی حرکات جاری نمیشود چنانچه گذشت سوم
روم که القای ثلث حرکتست و آن در رفع و جر و ضمه و کسره جاری میشود و نه در نصب و فتح نزد قراء چنانچه گذشت

وسه جا دیگر هستند که دران نه روم باشد و نه اشمام اول های تانیث چنانچه قیامة ورحمة دوم میم جمع
مانند علیهم و الیهم سوم در حرکت عارضی مانند لم یکن الذین و قل ادعوا الله چون بر لفظ
لم یکن و لفظ قل وقف کنند نه روم باشد و نه اشمام چهارم بدل است و آن در نصب حرکت معرب باشد
مانند علیما و حکیما و بس و نزد بعضی نحویان در رفع وجر هم بواو و یا بدل کنند یعنی در عظیم عظیمو
و حلیم رحیمی میخوانند پنجم زیاده کردن چیز ایست بعد حرف موقوف علیه مانند های سکته بدانکه
های سکته آن ها را گویند که بعد حرف موقوف علیه یک ها افزایند تا تنفس کامل مع اظهار حرکت حرف آخر
حاصل شود چنانچه در لفظ مالیه و سلطانیه و ما هیه در قرآن واقع است پس قرا در زیادتی های سکته
تبع رسم قرآن و نقل متواتر هستند بدون یکی ازین دو امر های سکته نیفزایند بدانکه اشمام در اصطلاح
قرا به پنج معنی آمده یکی آنکه مذکور شد دوم خلط حرف بحرف چنانچه در حروف متفرقه فصیحه میباشد مانند اصدق
که حمزه و کسائی این را بخلط زا بصاد میخوانند و صراط را نیز هم بهمین اشمام میخوانند سوم خلط حرکت بحرکت
یعنی قصدا ضمه کنند و کسره ادا کنند مانند قیل و غیض و جیء بقرائت کسائی و هشام چهارم اخفای حرکت
مانند نعما و این بودن حرکت باشد بنحوی که اثرش باقی ماند و این را اختلاس هم گویند و این اقرب است و
گو بعض این را اشمام نام نهادند و فرق میان روم و اختلاس آنکه در روم ثلث حرکت باقی ماند و دو ثلث
ساقط و در اختلاس دو ثلث باقی ماند و یک ثلث ساقط میشود لیکن در باب وقف مراد از اشمام همان معنی
اول باشد و تلفظ اشمام و روم و اختلاس و قلقله وقف بدون سماع و تعلم از استاد ثقه دیگر طریق ممکن
نیست چنانچه از مقوله کیفیت باشد در تحریر و بیان نگنجد چون چندی بجای این کیفیات خواهد کرد و قصد
تعلم هم خواهد کرد و تلفظ او هم این کیفیت پیدا خواهد شد و از مطالعه کتب و خواندن کتب از استاد هم چیزی نشود
تنبیه بدانکه اگرچه کسی وقف در قرآن واجب و حرام نیست مگر بحسب نیت قاری واجب میشوند یا حرام
اما تمام وقوف قرآن حسب رعایت معانی باهم تفاوت دارند بعضی وقوف قوی هستند و بعضی اقوی و بعض
ضعیف و بعض اضعف و بعضی هر دو جانب وقف و عدم وقف برابر دارند لهذا علمای امت برای فائده
عام و خواندن عوام چند رموز مقرر کرده اند تا موافق آن رموز در تلاوت قرآن بلا تامل وقف کنان بگذرند
و وقوف را محل گذاشتن و پابند وقف ماندن هر جا که تنگی نفس شود جا بیجا وقف کردن که مناسبت حسن نظم
قرآن نازیبا نماید و سامع منکر قرآن یعنی با عجاز قرآن نبرد و نظم قرآن در نظرش از هم گسسته و کلام غیر مرتب
معلوم خواهد شد لهذا علمای امت حسب تتبع معانی قرآنی و توجیهات فرقانی مواقع وقوف معین ساخته
بر آنها رموز که دلالت دارند بر قوت وقف یا بر ضعف آن نشان نهادند و آن رموز شش است مط

ج ز ص لا آما م علامت وقف لازم است که اگر دانسته دراینجا وصل کند معنی فاسد گشود
وخوف کفر است واگر نا واقف از معنی بود باز وقف نکرد سامع را توهم فساد معنی رود و ط علامت وقف
مطلق است یعنی مقید بیکی از لزوم وجواز ورخصت وغیرها نیست واین وقف در آخر کلام میباشد که قطع آن
مستحسن است اگرچه در وصل فساد معنی هم نیست ج عبارت از جائز است که استادن وگذشتن هر دو جائز است
اما وقف بهتر است و ز علامت مجوز است که دراینجا هم استادن وگذشتن هر دو جائز است اما گذشتن اولی است
و ص علامت مرخص است عند الضرورة که اگر در قرات تنگی نفس شده باشد وقف کند والا لا و لا عبارت است
از عدم وقف که دراینجا وقف اختیاری هرگز نکند واگر نفس بشکند باز جلد اعاده نماید بدانکه وقف سه قسم میباشد
اول اختیاری که دیده و دانسته دراینجا وقف کند دراینجا رمز م و ط و ج و ز و ص بیاید دوم اضطراری
که بسبب تنگی نفس دراینجا توقف کند و آن دو قسم است یکی آنکه دراینجا لا باشد پس دراینجا جلد اعاده لازم است
دوم آنکه دراینجا هیچ نباشد پس دراینجا اگر بسبب تنگی نفس وقف کرد دراینجا اعاده لازم نیست بلکه
مستحسن است که اعاده کند واگر نکرد هم هیچ حرج نیست سوم اختباری بباء موحده واین وقف بوقت تعلیم
وتعلم میباشد یعنی استاد برای تعلیم متعلم برکسی کلمه از قرآن وقف کرده نماید تا متعلم طریق وقف بیاموزد
ویا متعلم نزد استاد برکسی کلمه وقف شنوانیده معلوم کند که طریقه وقف من نزد آن استاد مسلم است یانه واگر مسلم
نباشد دیگر مشق کرده آن قاعده را صاف کند واین وقف اختباری در تمام قرآن بر هر کلمه وبر هر حرف
جائز است و... واگر جائی رمز لا با علامت آیت که بشکل ه در رحمه مینویسند یا بشکل O جمع شود دراینجا
اگر بسبب تنگی نفس وقف کرد حاجت اعاده نیست بدانکه حلقه مدور که علامت آیات منزله داشته اند که بحساب
آن علامت آیات قرآن شمار کرده میشوند پس آن علامت اگر تنها باشد دراینجا وقف باید کرد واگر همراهش
علامت دیگر از م و ط باشد پس آن آیت در قوت وضعف وقف وعدم وقف تابع آن رمز است
اگر همراهش م است وقف لازم است واگر ط است علامت مطلق است وهکذا بدانکه متاخرین هفت رمز دیگر
اخراج کرده اند و آن اینست ق س وقفه قلا (صل صلی لک اما ق) عبارت است از قد قیل یعنی بعضی قرا
وقف کرده اند لیکن گفته اند که وصل بهتر است س عبارت است از سکته و معنی سکته آنکه قطع قرات بلا تنفس کند
ومقدار زیادتی عرصه قطع وقلت آن حسب نکته موضع در سکته است پس اگر نکته موضع مقتضی عرصه زیاد باشد
پس توقف زیاده کنند بلا تنفس واگر مقتضی قلت عرصه است پس توقف کم کنند بلا تنفس واین فرق در سکتات
معنوی است اما سکتات لفظی مانند سکتات قرات امام حمزه پس آنها برعایت تلفظ الفاظ است آنها همه ها
برابر باشند و سکتات معنوی در قرات امام عاصم بروایت حفص چهار هستند یکی بر من مرقدنا در یس

در حالت وصل دوم بر الف عِوَجًا هم در حالت وصل در سورهٔ کهف سوم در سورهٔ قیامت بر نون وَقِیلَ
مَنْ رَاقٍ چهارم در مطففین در کَلَّا بَلْ رَانَ بر لفظ بل سکته میکنند و متاخرین برعایت معنی برای حفص
چهار سکتهٔ دیگر میخوانند یکی در کلمهٔ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا در اعراف بر لفظ انفسنا میکنند دوم هم دران سوره
بر لفظ أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا سوم در سورهٔ یوسف بر لفظ يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَٰذَا چهارم در قصص بر همزهٔ
ساکنهٔ لفظ حَتَّىٰ يُصْدِرَ الرِّعَاءُ و سوای این مواقع دیگر سکته بروایت حفص نیست اما **وقفه** هم مثل
سکته میباشد اما توقف آن از سکته زیاده میباشد و آنچه در بعض مصاحف رمز **قف** مینویسند پس این رمز
هشتم ست که بمعنی وقف مستعملست و بعضی این را امر از وقف قرار داده بجای وقف مطلق مستعمل میسازند
و قلا عبارتست از آنکه بعضی گفته اند که اینجا وقف نیست **وصل** عبارتست از قد یوصل ست پس هر دو وصل شد
و وقف بران نزد ضرورت جائز ست **وصلی** عبارتست از الوصل اولی **ولے** عبارتست از کذلک یعنی
حکم این وقف مانند حکم وقف سابق ست از لزوم و اطلاق و جواز و غیر ذلک و بعض رموز دیگر اند که تعلق بوقف
و وصل ندارند اما برای فوائد دیگر در بعض مصاحف می نویسند و آن رموز اینست **ه ع عب خب**
تب کب بین بدانکه علما و ائمه آیات دیگر اند که تکفل شمار آیات و حروف و کلمات قرآن فرموده که
خیال محرفان را از قرآن دفع ساخته اند و این ائمه ملقب اند بکوفیان و بصریان و غیره پس در شمار بعض
آیات درین ائمه اختلاف واقع شده بعضی از ایشان در کسی محل آیت شمرده و دیگر امام آیت نشمرده پس
این اختلاف یکجا تا آخر سوره در شمار مختلف میسازد مگر آنکه اختلاف دیگر در وسط سوره آن اختلاف سابق
را رفع کرده اتفاق پیدا کند پس اگر در شمار کوفیان و بصریان متفق باشند پس بر پنج آیت علامت **ه**
باشد و بر هر ده آیت علامت ع باشد و اگر میان ایشان خلاف باشد پس برای کوفیان همین دو رمز
نویسند و از برای بصریان در هر خمس خب مختصر خمس بصری و بر هر عشر عب که مختصر عشر بصریست
مینویسند تا فرق شود میان هر دو مذهب و تب علامت آنست که نزد بصریان سر آیت ست و **کب**
عبارت از آنست که نزد بصریان اینجا آیت نیست و باید که در محل خلاف هر کسی از ائمه عدد که در شمار اول
داشته اند رمز او در اصل نویسند و باقی را بر حاشیه نویسند لیکن این امر اصلی ندارد و بدانکه در بعض مصاحف
صورت ی و ح مینویسند ی عبارتست از ده آیت بحساب جمل چنانچه ه عبارت از پنج آیت ست
پس علامت ی بجای سر عین که علامت ده آیت بود خواهد بود هر جا که ی باشد ع نباشد و علامت
ح که در مصاحف هند مینویسند و بر سر رکوعها مینویسند پس این امر هیچ اصلی ندارد بجز آنکه حافظ هند
برای رکوعها مواضع قیام مقرر ساخته اند و آنچه در بعض مسائل امر رکوع را قوی کرده بسند نامی مخترعه فروع ساخته همه باغلاط است اصلی ندارد

باب دہم در رسم الخط قرآن و کیفیت وقف بیان و جمع قرآن

بدانکه رعایت رسم الخط واجبست و خلاف رسم الخط نوشتن قرآن گناہست لہذا بر کاتبان قرآن واجبست تعلم رسم و بدون علم رسم در تحریر قرآن غلطی خواہد شد پس ثواب کجا مستحق عذاب خواہند شد چونکه استیعاب رسم قرآنی طول دارد و حاجی غلام مصطفی صاحب رساله مجمع الرسوم بقدر ضرورت تحریر کرده اند که حاجت تحریر دیگر نماند و لہذا درین رساله استیعاب آن گذاشته شد اما بخیال آنکه بالکل خالی بودن این مختصر از ذکر رسم مستحسن نبود لہذا قدری از رسوم که موقوف علیه وقف بود و دانستن آن بسیار ضرورست ذکر کردیم تبصره بدانکه چون از کلام الله سورتی یا آیتی نازل میشد جناب رسالت مآب علیه الصلوة والسلام همان وقت کاتبی را طلبیده آن آیت یا سوره را تحریر میکنانیدند و همان وقت موافق تعلیم جبرئیل علیه السلام رسم آن را هم تعلیم میفرمودند که این حرف را چنان باید نوشت و آن حرف را چنین باید نوشت و بعد نزول آیتی این هم میفرمودند که این آیت از فلان سوره است و قبل فلان آیت و بعد فلان آیت بنهید همین گونه مقام هر آیت از سورتش بیان میفرمودند و گاهی بعد بیان مقام آیت منزله میفرمودند که فلان سوره ختم شد یعنی آیتی از ان سوره باقی نمانده یعنی بعد تمام رسیدن آیات هر سوره حکم ختم آن سوره میفرمودند و گاه تنزیل چند چند سوره جاری بودی اما وقتیکه جمیع آیات کسی سوره فرود میرسید میفرمودند که فلان سوره تمام شد و بعض بعض سوره تمام تمام هم فرود آمده اند مانند سوره انعام و فاتحه و اکثر قصار مفصلات که سورت سورت نازل شده اند آیت آیت نازل نشده اند پس ازین معلوم شد که آیات تمام سور کلام الله روبروی آنحضرت صلی الله علیه وسلم مرتب شده بودند در ترتیب آیات کسی را دخل نیست و آنچه منسوخ شدنی بود پیش از عرضه آخری منسوخ شده بود و بعد عرضه آخری نسخ هم واقع نشده تا آنکه روبروی آنحضرت علیه الصلوة والسلام چند صحابه حافظ جمیع قرآن شده بودند و بعد انتقال آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسیار از صحابه حافظ جمیع قرآن شدند اما جمیع قرآن در دفتین نبود سوره سوره متفرق نوشته نزد مردم موجود بود بر کاغذها و استخوانها و پارچه ها و دیگر آنچه می یافتند بران نوشته میداشتند تا آنکه در غزوه یمامه بسیار از قرا شهید شدند پس صدیق اکبر رضی الله عنه براه خیر خواهی امت بخوف ضائع شدن قرآن بشهادت قرا زید بن ثابت را حکم جمع قرآن دادند چنانچه زید بن ثابت تعمیل حکم کرده سور مکتوبه را از نزد مردم جمع نموده تمام قرآن را در یک جا بین الدفتین جمع ساخت لیکن سور را کیف ما اتفق تحریر نموده و رعایت ترتیب سور نکرده بود و آن مصحف تا حیات حضرت صدیق رض نزد ایشان ماند بعد ایشان نزد حضرت عمر رضی الله عنه ماند بعد شهادت خلیفه دوم آن مصحف نزد حضرت ام المؤمنین حفصه رضی الله عنها ماند باز در عهد خلافت حضرت عثمان رضی الله عنه صحابه در دیار منتشر شدند و بعض صحابه تفاسیر را که از زبان

جناب حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم شنیده بودند آنرا قرآن دانسته در قرآن داخل کردند و بعض تابعین هم چون
تفاسیر قرآن را از زبان حضرت صحابه شنیدند قرآن تصور کرده در قراءت قرآن داخل ساختند غرض که شده شده
این اختلاف بجائی رسید که هر کس قرائت خود را قرآن دانسته دیگران را که خلاف آن میخواندند تخطیه مینمود و هر
مرد دیگری را اغلاط و خطا میگفت تا آنکه از اختلاف گذشته نوبت بجنگ و جدال رسید و هر یک با مخالف القراءة
خود بجنگ پیوست تا آنکه شکایت این جدال و قتال پیش حضرت عثمان رضی الله عنه بردند و مردمان عرض کردند که
قبل از هلاک شدن این امت تدارک این امت باید فرمود مبادا مانند امم ماضیه بسبب اختلاف آنها در کتب الهی
هلاک شوند پس حضرت عثمان رضی الله عنه چون تامل فرمودند دیدند که مردم صدها مصاحف بطور خود ها جمع کرده اند
و در آن هزارها کلمات تفسیر از زبان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم و حضرات صحابه علیهم الرضوان صادر شده بودند در آن مصاحف افزوده اند
تحریف در کلام الله دیده در فکر رفتند بعد مشوره با اجله صحابه حکم فرمودند تا مصحف صدیقی از نزد حفصه طلبیده بار دیگر در
ترتیب سورتها بتقلید لغت قریش و تصحیح سند با حکم فرمودند چنانچه زید بن ثابت بار برای هر سوره مکتوبه دو گواه کتابت طلبیدند
با وجودیکه هر سوره بروایات صدها کس مروی بوده میخواندند اما بنظر احتیاط دو دو گواه طلبیدند که گواهی دهند
بر اینکه این سوره که نزد ما مکتوب است پیش آنحضرت علیه السلام مکتوب شده یا آنحضرت علیه الصلوة والسلام
او را نویسانیده اند پس با وجود تواتر قراءات قرآن تا وقتیکه دو گواه یا زیاده بر تحریر کنانیدن آن
سوره از پیشگاه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم نمی گذشت آن سوره را در مصحف نمی نوشتند تا آنکه جمیع
سور قرآن شهدای تحریر و قراءت بگذشتند و بکمال احتیاط و حزم بمجمع اجله صحابه آن قرآن جمع و مرتب
و ترتیبی که بالفعل موجود است این ترتیب مرتب شد چون بدین ترتیب اجماع صحابه منعقد شد و کلام الله
تمام و کمال بین الدفتین جمع شد پس چند نسخه دیگر هفت یا شش نقل کنانیده باطراف عالم بدیار مسلمین فرستادند
و یک مصحف پیش خود در مدینه منوره داشتند بلا آن مصاحف محرفه که مردم بضم تفاسیر آن محرف
ساخته بودند و همان مصاحف مایه اختلاف و جدال مسلمانان بود از مردم گرفته و تفحص بسیار یکی از آنها
نزد مردم نگذاشت و همه را بسوخت تا مایه اختلاف قرآن در جهان نماند از آن وقت تا ایندم مسلمانان
بر یک قرآن جمع هستند و کسی را مجال مخالفت نماند و وعده رب العزت نحن نزلنا الذکر و انا له
لحافظون بر دست حضرت عثمان رضی الله عنه ظهور یافت و چنین خیر عام از که صادر شود جزاه الله عنا
حالا حال ترتیب سورتها باید شنید که این ترتیب سورتهای عثمانی که حالا یافته میشود جائی از آنحضرت صلی الله
علیه وسلم قولا منقول نشده و نه آن حضرت صلی الله علیه وسلم بذات شریف خود ترتیب جمیع سورتها فرمودند
اما این ترتیب اجتهادی هم نیست بلکه این ترتیب سورتها از قراءت آنحضرت صلی الله علیه وسلم در نماز با تهجد

نوشته‌اند چون در کتب حدیث بحال قرارت آنحضرت صلی الله علیه وسلم اگر تامل کرده شود همین ترتیب صاف صاف ظاهر
میشود چه در حدیثی آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم سوره بقره و آل عمران و نساء خوانده‌اند پس ازین حدیث
ترتیب این سورتها معلوم شد و در حدیثی ترتیب مفصلات مجتمعا معلوم شد و در حدیثی ترتیب شعرا و نمل و قصص
معلوم شده و در حدیثی ترتیب حوامیم سبعه معلوم شده پس چون در کتب حدیث نیک تامل کرده شود ترتیب
تمام سورتهای قرآن از قرارت آنحضرت صلی الله علیه وسلم معلوم شود و آن ترتیب همین ترتیب قرآن موجود است
مگر در بعض مواضع شاذ و مانند عمل حفظ قرآن که دران ترتیب سورتها خلاف ترتیب قرآنست پس آن را از
خصوصیات آن عمل قرار داده موافق ورود حدیث عمل فرا شتیم و الا تمام ترتیب تلاوت آنحضرت صلی الله علیه
وسلم موافق همین ترتیب یافته شد چنانچه این امر بر ماهران فن حدیث مخفی نیست پس ازین تحریر معلوم شد که
ترتیب سورتهای قرآنی توقیفی معنویست گو توقیفی ظاهری نیست و ازین تحریر اکثر اعتراضات اهل هوا
رفع شدند و شبهات اکثر ناواقفان که در تواتر قرآن و جمع و ترتیب ... داشتند آن هم رفع شدند و بعد مطالعه
این تحریر واقفان حدیث خواهند شد گو ناواقفان بانکار پیش آیند چون احتیاط و اهتمام تحریر کلام الله
از پیشگاه آنحضرت صلی الله علیه وسلم و خلفای راشدین معلوم شد پس هویدا شد که خلاف رسم مصاحف
عثمانیه که حامل قرارت سبعه است هرگز جائز نیست و در رسم قرآنی هم مانند معانی قرآنی اسرار و دقائق هستند
لهذا موضوع علم قرارت چهار چیز قرار داده اند تجوید و وقوف و رسم و فرش الحروف پس تیمنا قدری رسم هم
نوشته میشود پس باید دانست که امام عاصم رحمة الله علیه در وقف تابع رسم الخط است یعنی انچه در مصحف عثمانی نوشته شده
بهمان حرف وقف میکنند و تفصیل همه طول دارد بعضی را ذکر میکنیم باید دانست که تای تانیث متحرکه در بعض مواضع
بتای طولانی نوشته شده پس بران تا امام عاصم بتا وقف میکند مانند رحمت و نعمت و سنت
و لعنت و معصیت و ابن کثیر و ابو عمرو و کسائی بها وقف میکنند اختیاری باشد یا اختباری
بیای موحده و در غیر اینها که بهای هوز مکتوبست بها وقف میکنند و برکات و مرضات و ذات
و هیهات و آیات که بتا نوشته شده اند بتا وقف میکنند و در لفظ کاین تنوین آن بنون مرقوم است وقف هم
بر نونست و ابو عمرو بحذف تنوین وقف میکند و لام جاره در چهار جا جدا از مجرور خود مکتوبست پس
اگر حاجت وقف اضطراری یا اختباری افتد وقف بر لام خواهند کرد نه بر حرف ما بخلاف ابی عمرو و کسائی
اول در سوره نساء فمال هؤلاء القوم دوم در کهف مال هذا الکتاب سوم در فرقان مال هذا
الرسول چهارم در معارج فمال الذین کفروا و های ایها در سه موضع بی الف مکتوبست یکی در سوره
نور ایه المؤمنون دوم در زخرف یا ایه الساحر سوم در سوره رحمن ایه الثقلان و در دیگران

و وَیْکَاَنَّهٗ در اول بر نون وقف میکنند و بر دوم بر هاء نه بر یا بخلاف کسائی که بر یا وقف میکند و ابو عمرو بر کاف وقف میکند و در اَیًّامَّا تَدْعُوْا بر ما وقف میکنند و حمزه و کسائی بر ایا وقف میکنند و در کلمهٔ وَادِ النَّمْلِ و یٰوٰدِ الْمُقَدَّسِ یا وقف میکنند و کسائی بر دال و در پنج کلمهٔ فِیْمَ و بِمَ و عَمَّ و لِمَ و مِمَّ بر میم وقف میکنند با زیادتی های سکته نیز رادو وجه است یکی مانند عاصم و دوم بزیادتی های سکته مانند ممه و فیمه و دیگر آنکه لفظ انا مکتوب بالف است و در تلفظ بی الف میخوانند مگر نافع در بعض مواقع بالف میخواند و در وقف همه بالف وقف میکنند و همچنین لٰکِنَّا هُوَ اللّٰهُ در کهف همه قرا بی الف میخوانند سوا ابن عامر که بالف میخواند چرا که در اصل آن لٰکن انا بود و در وقف بالف وقف می کنند اتفاقا و کلمهٔ اُولٰٓئِکَ و اُولُوْا و اُولِیْ و اُولَاتِ بواو زائد بعد همزه مرقوم است لیکن واو خوانده نشود و این واو را فارق کرده اند میان اُولٰٓئِکَ و اِلَیْکَ و اُولِیْ و اِلٰی و هکذا و کلمهٔ وَلَا تَقُوْلَنَّ لِشَایْءٍ در کهف بزیادتی الف مابین شین و یا مرقوم است و در کلمهٔ یَدْعُ الْاِنْسَانُ در اسرا و کلمهٔ یَمْحُ اللّٰهُ الْبَاطِلَ در شوری و یَدْعُ الدَّاعِ در قمر و سَنَدْعُ الزَّبَانِیَةَ در علق و نُنْجِ الْمُؤْمِنِیْنَ در یونس و کلمهٔ یَوْمَ یَاْتِ لَا تَکَلَّمُ در هود بحذف لام فعل مکتوب اند با وجود عدم اجتماع ساکنین بود و کلمهٔ اَفَائِنْ مَّاتَ در آل عمران و کلمهٔ فِیْهَا دِفْءٌ در نحل و یُخْرِجُ الْخَبْءَ در نمل همزه تنها جدا نوشته شده و کلمهٔ جِایْٓءَ بالف زیاده بعد جیم و قبل یا در سورهٔ فجر مرقوم است و کلمهٔ اِیْلٰفِهِمْ در سورهٔ قریش بلا یا مرقوم است بیا بعد همزه میخوانند و باقی ذکر رسوم را ترک کردیم چرا که در دیگر رسائل باستیعاب مذکور است پس در استیعاب آن رساله طول کشد و بغیر آن فائده ناقص ماند لهذا ترک کردیم وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِالصَّوَابِ

خاتمه در بعض امورات متفرقه که در ضمن ابواب گذشته بیان نشده

بدانکه ادغام نون ساکن و تنوین در لام و را چنانچه بلا غنه اول نوشته شده ادغام باغنه هم منقول شده بنقل صحیح از حفص و قالون وغیره مسئله بعد میم ساکن اگر با آید اخفاء و اظهار هر دو منقول شده اند و اگر نون ساکن و تنوین قبل با آمده بمقتضای قاعدهٔ قلب بمیم بدل شوند پس تلفظ میم ساکن اصلی قبل با و میم مقلوب از نون ساکن و تنوین برابر باشد اما در میم مقلوبه از تنوین و نون ساکن اختلاف در اظهار و اخفا نیست بلکه اتفاقا اخفا منقول است و در میم ساکن اصلی که در ان اظهار و اخفا هر دو صحیح هستند مسئله غنه صفت لازم است برای نون و میم مظهر باشند یا مخفی مشدد باشند یا مخفف متحرک باشند یا ساکن لیکن بوقت اخفا ظهور غنه اکمل باشد و بوقت تشدید ظهور غنه کامل باشد و در حالت حرکت غنه ناقص باشد و اگر سکون بسبب وقف باشد مانند نَسْتَعِیْنُ و عَلِیْمٌ و حَکِیْمٌ یا مظهر باشند مانند هُمْ فِیْهَا و مَنْ اٰمَنَ و عَفُوٌّ حَلِیْمٌ پس حکم این هر دو حالت برابر اظهار است پس میم و نون ساکن وقفی را باید که در تقلیل غنه اش بسیار سعی کنند بحدی که چنان قصد کند که اثر غنه باقی نماند گو اعدام آن بالکل محال است لیکن بسبب اتفاقی بطرف

تقلیل عیب تقلیل پیدا شود و بقدر دو حرکت میم و نون چنان سعی کنند که سوای غنهٔ لازمة الوجود غنه زیاده پیدا
نشود و غنهٔ لازمة الوجود بسیار قلیل و لطیفست که بوقت تلفظ صحیح هر کس ادراک آن نتواند و همچنین بوقت حرکت
و اظهار در تقلیل غنه بسیار کوشش کنند که اساتذه را در تقلیل غنهٔ این حروف درین مواقع اهتمام بلیغ بوده مسئله
اماله در اصطلاح قرا مائل ساختن الف بود بسوی یا بحدی که اگر قدری زیاده میل دهند یای خالص شود و این
را امالهٔ محضه گویند و امالهٔ بین بین آن را گویند که الف را بسوی اماله محضه میل دهند پس حفص در تمام قرآن
یک جا اماله کند و دیگر کسی جا اماله ندارد و آن لفظ بِسْمِ اللّٰهِ مَجْرٖیهَا در سورهٔ هود و واقعست که الفی که بعد
را واقعست آن را اماله محض میکند و بس مسئله بدانکه سنت ست که از آخر و الضحی تا آخر قرآن در آخر هر سوره
تکبیر گویند اگرچه تکبیر بروایت بزی منقول شده اما حالا برای جمیع قرا معمول شده یعنی بعد ختم هر سوره کلمه
اَللّٰهُ اَکْبَرُ بگوید و بر بعض سور کلمه لَآ اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَکْبَرُ هم منقول شده و در آخر سورهٔ ناس کلمه لَآ اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ
وَاللّٰهُ اَکْبَرُ وَلِلّٰهِ الْحَمْدُ منقول شده مسئله بعد ختم سورهٔ واقعه و حاقه کلمه سُبْحَانَ رَبِّیَ الْعَظِیْمِ
باختلاف صوت بگوید و بعد ختم سورهٔ ملک اَللّٰهُ یَاْتِیْنَا بِهٖ رَبُّنَا وَرَبُّ الْعَالَمِیْنَ بگوید و در آخر سورهٔ
قیامه و تین سُبْحَانَكَ اللّٰهُمَّ بَلٰی و در آخر مرسلات کلمه اٰمَنَّا بِاللّٰهِ بگوید و بعد فاتحه اٰمِیْن بگوید و بعد
ختم سورهٔ اسرا تکبیر بگوید مسئله آداب قرارت آنکه کلام الله را همیشه بلاناغه خوانده باشد با وضو مستحب
و مس مصحف بلا وضو حرامست در مسجد باشد یا در مکان نظیف نه در اکنه و نجسه مستقبل قبله بتخشع و وقار سرنگون
بخواند و تعوذ و تسمیه در اول بگوید و بترتیل آهسته بخواند نه بجلدی بحدی که حروف در یکدیگر داخل شوند و جدا جدا
فهمیده نشوند و گاهی بخواند بطوع باشد یا بتکلف باشکل گریه بسازد و تحسین صوت بلحن عرب بلهجه قرآن بخواند
بخواند و در مظنهٔ ریا آهسته و الا بآواز متوسط بخواند و آنکه در خواندن گاهی گردن بجنبانند و چشم و رنگ سرخ شود
آنکه در قرارت بسیر و از خواندن عاجز شود و بماند و اگر بخواند آواز مکروه گردد و در مصحف خواندن فضیلت دارد از
حفظ خواندن و قرارت را برای سخنها موقوف نسازد و در قرارت ضحک و عبث و نظر بسوی لهویات نکند و بقرارت
شاذه هم نخواند و بعضی در غیر نماز جائز داشته اند و ترتیب قرآن را متغیر و محرف و معکوس نسازد و سوره را با سورهٔ
دیگر مخلوط نسازد که یک آیت ازین سوره و یک آیت از آن سوره بخواند و خلط قرارت قاری بقرارت قاری دیگر
نکند و نزد قرارت سامع را باید که متوجه شده بشنود و شور نکند و آواز خود را بآواز قرآن بلند نکند بر آیات سجده تالی
و سامع هر دو سجده کنند و آن چهارده آیات هستند که در آنها سجده واجبست آنچه مشهورست که بعض سجده فرض
و بعض واجب و بعض سنت ست اصلی ندارد آن سجدات در اعراف و رعد و نحل و اسرا و مریم و اول حج و فرقان و نمل
و الٓمٓ تنزیل و ص و فصلت و نجم و انشقاق و علق هستند و افضل اوقات قرارت آخر شب ست اگر نتواند در شب بخواند

[illegible] الا هر وقت جایز است مثل شروع در شب جمعه و ختم در شب پنجشنبه بهتر است الا آنچه مشهور شده بهتر است شروع روز [illegible] و ختم [illegible]
[illegible] ختم بهتر است که وقت اجابت است و از والضحی تا آخر بر آخر هر سوره تکبیر گوید چنانچه گذشت و وقف بر تکبیر و وصل آن
[illegible] به آخر سوره و وقف بر آخر سوره همه جایز است اما جمیع را وصل کرده بر بسمله وقف نکنند و بعد ختم دعا کنند
که وقت اجابت است و چون ختم کنند همان وقت شروع ختم دیگر بکنند که مسنون و محمود است اگر زیاده نباشد تا مفلحون
بخوانند و آنچه مردم بعد ختم آیات شتات قرآن از ربنا و غیره میخوانند اصلی ندارد و آنچه مردم در آخر قرآن اخلاص سه مرتبه
میخوانند ملا علی قاری در شرح شاطبی آن را مستحسن نوشته و سیوطی در اتقان از امام احمد تکرار اخلاص را منع نقل کرده
تا نوشته که معمول بر تکرار است و از کلامش هم استحسان مفهوم میشود والله اعلم و در تراویح بر سر کسی سوره یک جا بسمله
برای تارکین هم بلند خواند بر الحمد یا اخلاص یا غیر آن و نزد بسملین بر سر هر سوره بلند خوانند و قرآن آلهٔ عیشت خود
نسازد و برای تفنن و زیب مجلس و تحسین مردم و قبولیت خلق و اظهار خوش آوازی و خوش خوانی خود و حب مدح و جاه
و بقصد [illegible] حرام اند و بعض مکروه و از عیوب قراءت قرآن که زیاده از بست در کتب قراءت مرقوم اند
[illegible] حرام و بعض آنها مکروه اند که آن عیوب تطنین و تهمیز و شبه و رکزه و تهمیه [illegible]
[illegible] ترجیع و تطویل و تفنیش و عنعنه و تعجیل و غیره هستند از آنها اجتناب باشد و تطنین هر جا
غنه کردن و تهمیز در هر حرف همزه مخلوط کردن و شبه تلفظ حرف اول ناتمام گذاشته حرف دیگر شروع کردن و رکزه
ادغام بیجا کردن و تهمیه حرف مخفف را مشدد خواندن و زمزمه قرآن را [illegible] و تخفیف و تمطیط کشیدن بیجا که سبب
حرف با حرف یا حرکت با حرکت خلط شود و ترعید لرزانیدن آواز و زیادت حرکات و تعویق وقف در وسط کلمه و شروع
از باقی کلمه و تطویل کشیدن آواز زیاده از حد [illegible] و تفنیش [illegible] اختلاس خواندن و عنعنه همزات را عین خواندن
خواندن و تعجیل جلد جلد خواندن بحدیکه حروف [illegible] مفهوم نشوند مگر بعض حروف و فقط آواز مسموع شود و دیگر
معایب که همه قبیح و ممنوع هستند از آنها اجتناب [illegible] بهتر است که دعای ختم قرآن که در عمل الیوم و اللیله ابن سنی
ماثور است بخواند باید که در سوره روم در آیت الله الذی خلقکم کلمه ضعف را در هر سه جا [illegible]
بفتح ضاد [illegible] آن و فتحه را از عاصم روایت کرده و ضمه را از فضیل بن مرزوق روایت کرده و تفصیلش در کنز المعانی
[illegible] غیره مرقوم است و حفص سوره طور لفظ المسیطرون را بصاد و سین هر دو وجه میخواند یکی بسین دوم
[illegible] حفص هر دو کلمه را بلا تنوین [illegible] من هر دو وجه بلا الف
[illegible] با بتاریخ هشتم ربیع الاول
[illegible] بلا تمام شد

بسم الله الرحمن الرحیم

بخدمت مشفق مولوی نذیر حسین صاحب از اقل الخلیقه عبد الرحمن عفی عنه بعد سلام مسنون بتحریر آنکه جواب فرموده
سامی دانست خود در مقدمهٔ ضاد نوشتم لیکن آن مشفق حسب وعدهٔ خود تسلیم و التفات نفرمودند بجوابش
پرچهٔ استفتا و خط شیخ الکاذبین مولوی حبیب الله فرستادند دیدم مؤید معتقد خود یافتم که در دروغ بندی
بیعدیلست و آنچه در استفتا نوشته بود قرین صواب بود لیکن تشابه متعارفه و مباوله باهم را جواز خلاف ادای
ناقص بود و نیز از مطالعهٔ تعذر ضاد تعجب شد و وهم مشارکت صوتی ذو جهتین تعجب بر تعجب افزود که حروف
یسیر التلفظ هم فساد برپا شد کجا زا و کجا ذال که در هر و مباینت مخرج و صفات صوت همه حاصلست با این همه
اینها را متشابه الصوت در فتوی نوشتند و بخیالات خود رجماً بالغیب بتشابه جزئی هر حرفی که خواهند تشابه بیکدیگر
نوشتند و ندانستند که تشابه و تمایز حروف موقوف بر اشتراک مخرج و صفات نیست بلکه تمام حروف اگر متحد الماهیة هستند
اختلاف اینها مانند اختلاف اشخاص زید و عمرو و بکر است و اگر مختلف الماهیة هستند اختلاف اینها مانند اختلاف
انسان و فرس و بقر است گو فیما بین بعض آنها تشارک بعض تشبیهات و تشخصات بود و اما در نفس تمیز فتور نیست
و منشأ قول این تشابه عدم تدرب با صوات حروف و عدم واقفیت از علم قرارت و اتباع قواعد اشتراک صفات است
و الا تمایز هر حرف امر وجدانی مشاهد است مخفی نظری نیست اما صحت ادا که در کار است این کار از قرائن و دلائل
نمی برآید چه مولوی روم میفرماید ... پای استدلالیان چوبین بود پای چوبین سخت بی تمکین بود
اجماع اساتذه و قراست که ادای حروف از قبیل علم نیست بلکه از مقوله کسبیست بدون اخذ از استاد
حاصل نمیشود باز آنرا مبنی بر قرائن و دلائل ... نادانیست و غرض از ارسال خط حبیب الله معلوم نشد

ظاهر است تنبیه بر معائب و جهل این احقر بود من مدعی علمیت تو دنبودم وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ الا بر انصاف
هویدا نماید که والد ماجد بنده در علم قراءت شاگرد رشید شاه عبد المجید صاحب مرحوم بودند و مناظرات
و مباحثات که فیما بین والدم و حضرت شاه صاحب واقع میشدند شاید بسامعه سامی رسیده باشد و شاید
کسی از حاضران آن مجلس از پیران سال خورده زنده باشد باز از والد خود اخذ کلام الله کردم پس علم و عمل
قراءت والدم شاید مسلم جناب باشد باقی ماند احقر پس وجود سندهای اساتذه هم بنزد احقر هم نزد شیخ الکاذبین
مسلم نیست مگر آنکه اساتذه بنده خصوصاً جناب مولانا حضرت مولانا اسحاق صاحب و مولوی امام الدین صاحب
باوجود جهل من این فن اجازت و سند دادند پس این عیب بسوی اساتذه عائد است نه احقر و نیز چون احقر را
اتفاق دوره هم بزرگوار خود قاری قادر بخش صاحب قاری لالا صاحب و قرای عرب افتاد کسی مطلع نساخت
و یک مسئله قراءت نیاموخت که حاجت تعلیم هجو کاذب افتاد طرفه آنکه آن کاذب بزعم خود بر صحت تلفظ
ضاد من اقرار دارد و باز میگوید که بالکل از علم ادا بی بهره است شاید بفرط بغض عقلش رفته خبر پس و پیش
نمانده نَعُوذُ بِاللهِ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا و این سامعه خراشی برای آن کرده شد که آن مشفق هم بدین
خط آن کاذب شده آن خط را نزد من فرستادند اگر آن را دروغ میدانستند بالا بالا می بر تافتند
بفرط اعتقاد آن خط را حرز جان داشته اند و چنانچه غلطی تشابه زا و ذال درین سال رفته همچنان بسیار
غلطیها در فتواهای قراءت دهلی دیده شدند که آن مخدوم متبحر بر آنها علمای دهلی بلکه دار العلوم دهلی
را بدنام کردند و فضیحت ساختند که در دهلی کسی ماهر قراءت نمانده اگر علم قراءت و عملش نبود دست ابدا بجز
در اجوبه این فن مناسب نبود حالا اگر بر وعده و [illegible] خود قائم هستند فبها و الا فردا روز محشر محاسبه
در پیش و مکافات سخن پروری ما و شما ادا نیست وَاللهُ أَعْلَمُ بِالصَّوَاب

تمت

خاتمة الطبع هزاران هزار شکر و سپاس بدرگاه واهب بی قیاس که نافع تلاوت کنندگان
واجب الحفظ قاریان قرآن رساله مشتمل بر قواعد تجویدیه رساله تحفهٔ نذریه از افادات جناب
افاضت مآب مطرح فیوض فیاض واهب لم یزلی جناب مولانا قاری محمد عبد الرحمن صاحب
پانی پتی صَانَهُ اللهُ عَنْ شَرِّ كُلِّ غَبِيٍّ وَغَوِيٍّ باهتمام امیدوار غفران محمد عبد الرحمن
بن حاجی محمد روشن خان ابقاه الله حُجَّةُ الْحُجَّاج در مطبع نظامی واقع کانپور
اوائل رجب سنه ۱۳۱۲ هجری مطبوع گردیده سرمه چشم مشتریان اولی الابصار شد

التماس

سابق ازین رساله هذا در دهلی مطبوع گشته پسند صاحب فرمایش نیفتاده بفقیر هیچمدان اهتمام مطبع
نظامی فرمایش فرموده بفضل مفضل منعام از قالب طبع بر آمد اکنون ناظرین با انصاف
و شائقین نصفت پیوند ملاحظه فرمایند و بچشم حق بین معاینه نمایند که ازین نسخه مطبوعه مطبع هذا
و نسخه مطبوع دهلی در تصحیح و حسن خط و صفای چاپ تفاوت بچه مقدار است و نسخه سابقه نسبت
باین نسخه مطبوعه هذا مثل فرق لیل با نهار است مرجو که هرگاه بسبب کمال صحت عبارت و صفای
حروف مضمون را بلا تکلف دریابند معتنی بالطبع و مصحح را بدعای خیر یاد نمایند ان الله لا یضیع اجر المحسنین

وجه ختم بر خاتمه

بسند این معنی که رساله هذا مطبوع مطبع نظامیست مهر و دستخط

۹۳۶۱۱

العبد
محمد عبد الرحمن بن حاجی محمد روشن خان بقلم خود

محمد روشن خان ...
محمد عبد الرحمن بن حاجی

صحتنامہ تحفۂ نذریہ

سطر	غلط	صحیح					صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۰	قراۂ	قراءت	۲۳	۲۵	انعکاست	انکاست	۳۱	۱۹	انوعسر	الی عسر
۲۳	مجمع عین ضاد	مجمع عین ضاد	۲۴	۲۵	ان	این	۳۱	۲۵	دانند	دارند
۹	سندرا	وسندرا	۲۵	۹	صاد مخترعہ	ضاد مخترعہ	۳۲	۲۵	معہ	سہ
۱	ودیگرامیت	ودیگرامہیہا	۲۵	۱۷	ضاد وبیان	ضاد وبیان	۳۳	۹	بانسرق	بدنسرق
۱۶	حاصل طلب	حاصل	۲۵	۲۳	ظارا	وظارا	۳۳	۱۱	بغض	بعض
۸	درشرح منیہ	شرح منیہ	۲۵	۲۴	آو عظت	آو عظلت	۳۳	۲۰	نہ بلفظ	نہ بلفظ
۹	ویاسبب	یاسبب	۲۶	۲	بیغشی	بغشی	۳۴	۱۱	ان لم یرہ	ان لم یرہ
۲۳	الغادو	الغادر	۲۶	۳	لولا تحفت	اولا تحفت	۳۴	۲۳	ظلل	ظلالہم
۸	وبرای	وبرای	۲۶	۴	اکثر قراق	اکثر دانا مشد تصحف سہم قراق	۳۵	۳	وفسرقۃ	وفرقۃ واد صاد
۱۰	ست	ہستند	۲۶	۵	خلفکم	نعامت کم	۳۵	۱۲	نفس ابی نا	نفس سارا
۱۶	ازقبیل	وازقبیل	۲۶	۸	ماقبیل	یاقبیل	۳۵	۱۴	ماقبل رای	ماقبل را
۷	تای	تای	۲۷	۳	ادغام اشتراز	ادغام ان احتراز	۳۵	۱۶	ان رای را	ان را
۸	صہ	چہ	۲۸	۳	برابرست	برابراند	۳۶	۲۱	فتحہ باتنوینا	فتحہ باتنوینا
۱۷	وہمراس	وازاضراس	۲۸	۱۷	تعقل	نعقل	۳۷	۱۰	میخوانند	می خوانند
۱۸	وران واحد	وران احد	۲۸	۱۷	الذ یا	الدنیا	۳۸	۱۱	ہم سیچ حرج	ہم سیچ
۱	بالشاکرین المخففین	بالشاکرین	۲۸	۲۱	ہم دن ساکن	کران نون ساکن	۳۸	۱۷	آیات قرآن	آیات قرآن
۹	وقت	بوقت	۲۸	۲۲	انشد	باشندہ	۴۱	۱۰ ۲۲ ۲۴ ۲۵	سوۃ	سور
۱۷	شد	شود	۲۹	۱۰	لمن صبر	لمن صبر	۴۱	۱۱	دو گواہ	دو گواہ دلیل
۲۴	شند	باشند	۲۹	۲۲	انسام	ادغام	۴۳	۳	عم وہم	عم وہم
۲۰	این صفات	این	۲۹	۲۳	باشد	باشند	۴۳	۱۰	قبیل با آمدہ	قبیل با آمدہ
۱۲	نوعہ	توقف	۳۰	۵	ویکے	ریکجا	۴۴	۹	بعض سورہ	بعض سور
۲	لوالمغضوب	اوالمغضوب	۳۰	۲۱	تصمر	قصمر	۴۴	۱۲	برآیات سجدہ	دیگر آیات سجدہ
۶	متوفی	متوسفی	۳۰	۲۶	پای	پا	۴۶	۶	ووہم مشارکت	وہم مشارکت
۵	ذال معجمہ	دال معجمہ	۳۱	۹	حم آں	حم ون آ	۴۴	۱۱	سبلے	سبلے بگوید
۱۷	جنبیسے	جنبیسے	۳۱	۹	تواتج	تولج	۴۷	۵	اساتذہ ہم شروحضروہم	اساتذہ شروح احقہ سہم